

محمد نفس زکیه، فرزند عبدالله بن حسن بن حسن (ع) و از شخصیت‌های برجسته اهل بیت بود. کتیه‌اش ابو عبدالله^۲ و نام مادرش هند دختر ابو عبید بن عبدالله بن زمه بود.^۳

وی در سال ۱۰۰ هجری در مدینه منوره دیده به جهان گشود^۴ و به صریح قریش (قریش خالص) شهرت یافت، زیرا همه نیاکان او از قریش بودند و کسی از غیر قریش در نسب او قرار نداشت.^۵ او از هوش سرشار و استعداد فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. از نظر علمی به مقامی بس رفیع و منزلتی بس برجسته نایل آمده، از پدران بزرگوارش احادیث فراوانی روایت کرده است. در زهد و تقوی بسیار معروف و در خطابه بسیار زبردست بود. از نظر بینش اجتماعی و آشنایی وسیع با معارف قرآن و فرهنگ اسلام، سرآمد مردم حجاز بود. از آنجا که در فقه و حدیث و تفسیر و دیگر علوم اسلامی زبانزد خاص و عام بود، دوستان و خویشاوندانش در رهبری و پیشوایی او تردیدی نداشتند.^۶ حتی برخی او را "مهدی موعود" پنداشته‌اند زیرا در مورد حضرت مهدی که در آخر الزمان ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد و پایه‌های ظلم و ستم را از ریشه برخواهد کند، روایات فراوانی داریم که او هم‌نام با پیامبر اکرم (ص) است و در برخی روایات گفته شده که اسم

- ۱- سرالسلسله العلویه ص ۷
- ۲- دائرة المعارف الاسلامیه، ماده "ابراهیم"
- ۳- منتقله الطالبین ص ۶
- ۴- سرالسلسله العلویه ص ۷
- ۵- مقاتل الطالبین ص ۲۳۳
- ۶- الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۳۱۶
- ۷- غایه الاختصار ص ۱۴

پدرش نیز مطابق اسم پدر پیامبر (عبدالله) می‌باشد* و چون اسم او نیز محمد و اسم پدرش عبدالله بود برخی او را مهدی موعود پنداشتند.^۱

پدرش او را با فرهنگ اسلامی تربیت کرد و او را همراه برادرش ابراهیم، به خدمت محدث بزرگ عبدالله بن طاووسی فرستاد تا از خرمن علمش خوشه‌ها بچینند. وی خطاب به ابن طاووسی گفت: این دو پسر مرا حدیث تعلیم کن، شاید خداوند به وسیله این دو نور دیده به مسلمانان سودها برساند.^۲ از همین تعبیر می‌توان به اهتمام پدر نسبت به تعلیم و تربیت فرزندان پی برد.

* مؤلف این حدیث را از کتاب الفخوری فی الاداب السلطانیة تألیف: محمد بن علی بن طباطبایا، نقل می‌کند که به نظر مترجم این کتاب ارزش استاد ندارد زیرا کتاب در زمینه حدیث نوشته نشده است. ولی درصدها حدیثی که در کتب معتبر اهل سنت، از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کنند تأیید شده است که اسم اسمی نام مبارک مهدی مطابق نام پیامبر است و در هیچکدام تصریح نشده است که نام پدرش نیز مطابق نام پدر آن حضرت است. اینک به چند حدیث در منابع مهم اهل سنت اشاره می‌کنیم که در همه آنها تصریح شده به اینکه اسم اسمی = نام مهدی مطابق نام پیامبر است و در هیچکدام از نام پدرش بحث نشده است. اینک منابع احادیث:

الف - صحیح ترمذی، ج ۲ ص ۳۶

ب - صحیح ابی داود، ج ۲ ص ۲۰۷

پ - مسند احمد حنبل، ج ۱ ص ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۴۳۰ و ۴۴۸

ت - کنز العمال، ج ۷ ص ۱۸۸

ث - تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۳۸۸

ج - ذخائر العقبی، ص ۱۳۶

که در هیچکدام از احادیث فوق جمله و اسم ابیه اسم ابی نیامده است. حافظ ابی عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب پراج البیان فی اخبار صاحب الزمان پس از نقل حدیث فوق می‌نویسد: "احمد حنبل که در گفتارش بسیار دقیق است در چندین مورد از مسند خود این حدیث را نقل کرده و در هیچکدام "اسم ابیه اسم ابی" را نیاورده و اگر چنین نقلی شده باشد ممکن است در اصل چنین بوده باشد اسم ابیه اسم ابی یعنی: نام پدرش نام پسر حسن می‌باشد، که بعداً تحریف شده است" (البیان، چاپ بیروت ص ۹۴). نتیجه اینکه در روایات صحیحه فقط جمله "اسم اسمی" وجود دارد و جمله "اسم ابیه اسم ابی" یا وجود ندارد و یا تحریف شده است. "مترجمان"

۱- الاداب السلطانیة ص ۱۲۱

۲- المعارف ابن قتیبه ص ۴۵۵

۳- مقاتل الطالبین ص ۲۳۸

واقعی معتقد است که: پدرش او را تشویق می‌کرد که پیش از آنکه سفاح برای خود جانشینی تعیین کند! او خودش را نامزد خلافت کند.

نفس زکیه در میان مردم گذشته از فضایل اخلاقی و مقامات معنوی به شجاعت و شهامت شناخته شده بود و به هنگام حرکت زید، در نهضت او شرکت جست بود.^۱

روی این بیان روشن می‌شود که جنبش زید در محدوده فرزندان امام حسین محصور نمی‌شود بلکه فرزندان امام حسن را نیز در بر می‌گیرد و اصولاً "دعوت زید بر همین اساس استوار بود. زیرا به عقیده زیدیه امامت از آن فرزندان حضرت فاطمه است به شرط آنکه در برابر زمامداران ستمگر شمشیر بکشند و پیکار کنند. لازم به تذکر است که در جنبشهای زیدیه فرزندان امام حسن و امام حسین، دوشادوش یکدیگر قیام کرده برای نابود کردن زمامداران ستمگر تلاش کردند.

گفته می‌شود که یحیی بن زید به هنگام وفات، به محمد نفس زکیه رجوع و او را به قیام در برابر ستمگران وصیت کرد. ولی او تا فراهم شدن امکانات، دست به حرکت و دعوت نزد

ولیدبن یزید، خلیفه دائمی الخمر اموی در سال ۱۲۶ هجری به هلاکت رسید.^۲ در عهد او حوادثی پدید آمد که وضع امویها را به کلی دگرگون کرد؛ بنی‌هاشم به خدمت محمد نفس زکیه رفتند تا با او دست بیعت دهند. وقتی که همه جمع شدند، عبدالله بن حسن، پدر نفس زکیه طی خطبه‌ای، خطاب به بنی‌هاشم چنین گفت: "خداوند شما اهل بیت را به وسیله برانگیختن پیامبرش از میان شما، بر دیگران برتری داده است و شما را به این افتخار برگزیده است، در میان شما اولاد علی و فاطمه با برکت‌ترین شماست چرا که برای حمایت از قرآن و سنت از همه شایسته ترند و اینک شما می‌بینید که احکام قرآن تعطیل سنت پیامبر متروک شده است. هر روز بر جلوه باطل افزوده و از فروغ حق کاسته می‌شود. در راه خدا و برای به دست آوردن رضای پروردگار نبرد کنید، پیش از آنکه خداوند شکوه و عظمت شما را از شما گرفته، جامه ذلت و زبونی به تن شما بپوشاند، چنانکه در مورد بنی اسرائیل انجام داد، در صورتیکه عزیزترین مردم عصر خود در پیشگاه خداوند بودند."

- ۱- العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۳۰
- ۲- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۴۸
- ۳- الشیعه و الحاکمون ص ۱۴۰

" شما به خوبی می‌دانید که هروقت گروهی از اینها گروه دیگر را بکشند آنچنان هرج و مرج ایجاد می‌شود که حکومت به آسانی از دستشان بیرون می‌رود، اکنون که ولیدبن یزید را گشته‌اند بسیار فرصت خوبی است تا به بیعت محمد که برای رهبری امت اسلامی بسیار شایسته است، بشتابید. بدین ترتیب همه حاضران در مجلس که از اولاد علی و عباس بودند به او دست بیعت دادند و در بیعت او تردیدی به خود راه ندادند. منصور و سفاح نیز که در مجلس حاضر بودند دست محمد را به عنوان بیعت فشرده‌اند.^۳

آورده‌اند که منصور به هنگام بیعت گفت: من در میان حاضران، کسی را دانانتر از محمد به احکام اسلام ولایتتر از او به رهبری امت نمی‌شناسم.^۴

هنگامی که تاریخ را ورق می‌زنیم به این نتیجه می‌رسیم که بنی‌عباس نه تنها پیش از دیگران در تأیید و تقویت نفس زکیه تلاش می‌کردند بلکه از نخستین کسانی بودند که به علویها دست بیعت دادند و در مورد نفس زکیه هیچ تردید و مخالفتی از خود نشان ندادند. آنها همان طور که به خویشاوندی خود با پیامبر اکرم (ص) مباحث می‌کردند، به خویشاوندی خود با امیرمؤمنان نیز اظهار مباحث می‌کردند.

پس از انجام مراسم بیعت، محمد نفس زکیه از شهر بیرون رفت و مدتی را در صحرا سپری کرد. در این مدت گاهی آشکار و هنگامی پنهان می‌شد.

هنگامی که بنی‌امیه از بیعت او آگاه شدند واکنشی از خود نشان ندادند. حتی مروان، آخرین خلیفه اموی می‌گفت: از این خاندان بیمی ندارم، زیرا می‌دانم که این خانواده شانس در خلافت ندارند. نگرانی من از عموزادگان نشان بنی‌عباس است و یکبار هم گفت: با محمد کاری نداشته باشید، ما هرگز باکی نداریم از اینکه روزی روی در روی ما بایستد.^۵

از این عبارت معلوم می‌شود که امویها پیش از آنکه جنبش و حرکتی از طرف بنی‌عباس آغاز شود از آنها نگران بودند ولی برای پیشگیری از خطرات احتمالی اقدامی نکرده بودند و این ناشی از ضعف و هوسرانیهای بیش از حد خلفای اموی می‌باشد.

- ۱- مقاتل الطالبین ص ۲۵۳ - ۲۵۸
- ۲- غایه الاختصار ص ۱۴ والیدایه والنهایه ج ۱ ص ۸۰
- ۳- مقاتل الطالبین ص ۲۵۳
- ۴- همان مدارک
- ۵- العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۳۱

بدین ترتیب هر روز بر تعداد هواداران عباسی افزوده گشت تا رژیم اموی ساقط گردید و بنی عباس به روی کار آمدند و بدون اتلاف وقت، اخذ بیعت را با تلاشی پیگیر آغاز کردند. عباسی‌های حيله گر، بیعت نفس زکیه را شکستند و دست سفاح عباسی را به عنوان بیعت فشرده دادند.

این اقدام خصمانه عباسی آغازگر درگیری سیاسی ممتدی در میان علویها و عباسی‌ها بود زیرا علویها خود را برای خلافت شایسته ترمی دانستند چرا که از اولاد پیامبر و از نسل فاطمه بودند!

سفاح چون این نکته را دریافته بود، تا می توانست به آنها نزدیکتر می شد تا شاید این اختلاف را از بین ببرد.

یعقوبی می نویسد: هنگامی که عبدالله بن الحسن با برادرش حسن مثنی بر او وارد شد، سفاح مقدمشان را گرامی داشت و هدایای فراوانی به آنها داد. حتی نقل شده که املاک را به عبدالله و چشمه مروان را به حسن مثنی داد. ولی این سیاست مزورانه برای او سودی نبخشید و در آتش دل علویها کارگرنیفتاد و آنها همچنان در ساقط کردن رژیم به تلاش خود ادامه دادند.^۳

مقدسی می نویسد: سفاح روزی انبانی بر از جواهرات به عبداللہ بن حسن عطا کرد و او را سوگند داد که در باره اش چیزی بگوید. عبدالله دو بیت شعر خواند که ترجمه اش اینست:^۴

"آیا نمی بینی که حوشب با تلاش شبانه روزی اش کاخهای سر به فلک کشیده‌ای برای استفاده بنی نفیله می سازد."

"او آرزوی عمر نوع در سر می پروراند، غافل از اینکه فرمان خدا شب نازل می شود!" سفاح به شدت خشمگین شد و او را به مدینه تبعید کرد.

۱- تاریخ عرب، نیلکسن، ص ۲۵۴

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۲۱

۳- العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۳۲

۴- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۸۴

* متن اشعار:

قصورها نعمها لبني نفيله

و امرالله ينزل كل ليله

الم تر خوشباً امسى ببيني

يومسل ان يعمر عمر نوح

حقیقت امر اینستکه سیاست مبتنی بر زر و زور و تزویر سفاح توانست علویها را تا مدتی آرام نگه دارد و تا حدی جلو بینشهای سادات حسنی را بگیرد. به همین دلیل مشاهده می شود که در عهد او جنبشی از طرف علویها اتفاق نیفتاد و جنبش محمد نفس زکیه بعد از سفاح و در عهد منصور دوانیقی روی داد.

سادات حسنی در عهد منصور دوانیقی

هنگامی که خلافت به منصور رسید، علویهای حسنی موضع خود را در برابر او اعلام کردند و بیعت سفاح و منصور را رد کردند و خلافت آنها را غیر مشروع اعلام نمودند و فقط به بیعت نفس زکیه رضا دادند که در عهد اموی با او بیعت شده بود. چرا که در بسیاری از سرزمینهای اسلامی، از جمله مکه و مدینه قسمت اعظم مردم پذیرای خلافت او بودند!

نفس زکیه علیرغم طرفداران فراوانی که داشت در آغاز خلافت منصور، حرکتی از خود نشان نداد، بلکه مدتی از چشم مردم دور شد؛ پدرش هنگامی که از تصمیم او مبنی بر تلاش مخفیانه آگاه شد به او گفت:

"پسرم از نزدیکان خود برحذر باش." آنجا که نفس ترا به سخن گفتن وامی دارد، سلامتی خود را با سکوت طولانی بیمه کن. هنگامی که سخن گفتن بیمورد باشد سکوت بسیار نیکوست. چه بسا یک سخن نابجا ضررهای جبران ناپذیری به بار آورد. حال آنکه یک سخن بجا ممکن است سود فراوانی نبخشد. شتاب برای هرکاری که وقتش نرسیده است خطاست، چنانکه بعد از رسیدن موقعش نیز درنگ روا نباشد. از دوست ناآگاه بیش از دشمن بدخواه برحذر باش!

هنگامی که نفس زکیه مخفی شد و مردم مخفیانه با او بیعت کردند منصور جاسوسهایی را برای کسب اطلاعات برگماشت، و برای این کار بسیار اهتمام ورزید! از اهتمام فراوانی که منصور به کار نفس زکیه ابراز می کرد، روشن می شود که از وی بسیار اندیشناک بود و وجود او را برای آینده خلافت بسیار خطرناک تشخیص داده بود. به همین دلیل سازمان اطلاعاتی وسیعی ایجاد کرد تا با تمام قدرت در کشف مخفیگاه او بکوشند. آورده اند که منصور در صندوق بیت المال را باز کرد و در راه پیدا کردن نفس زکیه از بذل و بخشش و اسراف و تبذیر دریغ نکرد. نوشته اند که برده هایی را برای این منظور از بیت المال خریداری کرد به هریک از آنها یک یا چند شتر داده برای یافتن محمد نفس زکیه در بیابانها پراکنده ساخت تا بلکه مخفیگاه او را پیدا کنند!

۱- الفخری ص ۱۲۰

۲- العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۳۷

۳- العصر العباسی الاول ص ۷۶

۴- تاریخ الاسلام ج ۶ ص ۷

ظاهرا" منصور مخفی شدن او را بطور یقین نمی دانست و در آن تردید داشت، بنابراین اموال زیادی را برای استاندار مدینه فرستاد و به او نوشت که این اموال را در میان مردم مدینه تقسیم کن و حصه هرکسی را فقط به خودش بده. هرکه برای دریافت هدیه اش به پیش تو نیاید از دیگران بپرس و مواظب محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم باش. استاندار مدینه دستورهای منصور را اجرا کرد، آنگاه به او نوشت: همه مردم مدینه شخصا حضور بهم رسانیده هدایای خود را دریافت کردند، به جز محمد و برادرش! در اینجا مخفی شدن نفس زکیه برای منصور مسلم شد و بیش از پیش خطر را جدی گرفت.

ترس بیش از حد منصور از نفس زکیه دلایل بسیاری دارد که به دو عامل مهم آن اشاره می کنیم:

الف - در عهد خلفای اموی به محمد نفس زکیه بیعت شده بود^۱ و منصور خود یکی از بیعت کنندگان بود و نفس زکیه بیعت او را برای مردم بازگو می کرد^۲.

ب - مردم به او علاقمند بودند چرا که او نفوذ فوق العاده ای در دل مردم داشت^۳، و دانشمندی بزرگ و اندیشمندی سترگ بود که اصالت و نجابت و شرافت او زبانزد خاص و عام بود و منصور هرگز خود را با او قابل مقایسه نمی دید بنابراین اگر او قیام می کرد خطر بزرگی برای منصور به شمار می آمد.

منصور برای کسب اطلاع از مخفیگاه نفس زکیه در سال ۱۴۰ هجری به عنوان حج وارد مکه معظمه شد که هدف اصلی او ارزیابی وضع حجاز و دستیابی به نفس زکیه بود^۴.

نفس زکیه و برادرش ابراهیم، از مدینه خارج شدند و در صحرا به سر بردند و جستجوی منصور به جایی نرسید^۵.

وقتی منصور از یافتن آنها نومید شد در سال ۱۴۴ هجری^۶ نیز به حج رفت و به هنگام

۱- العقد الغرید ج ۵ ص ۷۵

۲- غایه الاختصار ص ۱۴

۳- نهاییه العرب ج ۲۳ ص ۴

۴- الفخری ص ۸

۵- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۱

۶- المعارف ابن قتیبه ص ۲۲۳

۷- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۹

مراجعت خویشاوندان نفس زکیه را در سرزمین رسیده* در نزدیکی مکه گرد آورد، آنگاه خطاب به عبدالله بن حسن (پدر نفس زکیه) گفت: محمد و ابراهیم کجا هستند؟ گفت: نمی دانم. گفت: چگونه نمی دانی؟ گفت: من هیچ اطلاعی از جای آنها ندارم!

منصور معتقد بود که عبدالله حتماً از مخفیگاه پسرانش اطلاع دارد بنابراین به اصرار خود ادامه داد تا شاید سرنخی به دست آورد. عبدالله گفت: چقدر مطالب را طول می دهی؟ به خدا سوگند اگر آنها زیر پای من باشند من هرگز پاهایم را بلند نمی کنم که تو از جایگاه آنها مطلع شوی. چگونه ممکن است من میوه دلم را به تو بسپارم که آنها را به قتل برسانی؟

می نویسد که برخی از نامه های نفس زکیه که توسط پدرش به خراسان برای طلب بیعت ارسال می شد به دست منصور افتاد، او دیگر مطمئن شد که عبدالله از مخفیگاه پسرانش آگاه است. آنگاه عبدالله را خواست و به او گفت: نامه های تو و پسرانت که بسوی خراسان می فرستادید، به دست من رسیده و من آنها را خوانده ام، آنگاه به خراسان فرستاده ام و پاسخهای مثبت آنها را دریافت کرده ام. از شما انتظار می رود که جایگاه پسرانت را به من بگویی تا من مستمری شما را از بیت المال افزون کنم و پسرانت را بر پست و سمتی که شایسته اند و خویشاوندی ایجاب می کند، قرار دهم.^۳

هنگامی که تهدیدها و تطمیع های منصور در عبدالله موثر واقع نشد، دستور داد که او را زندانی کنند، و به دنبال آن عبدالله را با ۱۲ نفر از خویشاوندان نزدیکش را باغل و زنجیر به طرف کوفه حرکت دادند^۴ و در زندان هاشمیه کوفه زندانی کردند.^۵

از شخصیت های بنی هاشم، که همراه عبدالله بن حسن به زندان رفتند می توان از اینها نام برد:

ابراهیم بن حسن بن حسن؛ ابوبکر بن حسن، برادر ابراهیم؛ علی الخیر؛ عباس برادر علی الخیر؛ عبدالله برادر علی الخیر؛ محمد بن عبدالله، برادر مادری عبدالله، که

* (ربذه) سرزمینی خشک و بی آب و علفی بود که عثمان ابوذر را به آنجا تبعید کرد.

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۰، البدء و التاريخ ج ۶ ص ۸۴، والاغانی ج ۱۸ ص ۴۷۵

۲- الفخری ص ۱۳

۳- العقد الفرید ج ۵ ص ۷۱

۴- البدایه و النهایه ج ۱ ص ۸۱ و البدء و التاريخ ج ۶ ص ۸۴

۵- الاغانی ج ۱۸ ص ۴۷۰ و فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۵۲

از علویها نیست ولی همراه علویها به زندان رفت و چون حاضر نشد که از مخفیگاه نفس زکیه سخن بگوید به شدت شکنجه شده سپس به ربذه فرستاده شد که در کسوچه و بازار گردش داده شود؛ محمد بن ابراهیم، مشهور به محمد دیباج^۱.

سادات حسنی در صدد بودند که پیش از آنکه منصور تصمیم خود را در مورد ریشه کن ساختن سلحشوران علوی جامعه عمل ببوشاند، او را به سزای اعمال خود برسانند. و به همین منظور در مکه گرد آمدند و نقشه براندازی او را طرح کردند. عبدالله بن محمد اشتر گفت: کار او را به من واگذارید، من شر او را از سر شما کوتاه می کنم. نفس زکیه گفت: به خدا قسم من راضی نیستم که او را ترور کنیم، بلکه باید او را دعوت کنیم که به بیعت خود عمل کند، اگر بیعت خود را صریحاً" نقض کرد آنگاه مردانه با او می جنگیم. ترور ناجوانمردانه از ما خاندان دور است.^۳

آورده اند که منصور به پدر نفس زکیه در مقام نصیحت گفت: ای عبدالله. آیا می دانی که من می دانم که تو از مخفیگاه پسرانت آگاه هستی؟ برای تو هیچ عذری پذیرفته نیست، اگر مخفیگاه آنها را برای من بازگو کنی من به تو هدایای فراوانی خواهم داد و فرزندان را گرامی خواهم داشت و به هر یک از آنها هزارهزار درهم خواهم داد.

عبدالله عقب عقب رفت و پشت کرد تا همراه ۱۲ نفر که با او بودند از تیررس منصور خارج شوند ولی منصور دستور داد که همه را دستگیر کرده به زندان ببرند.^۴ عبدالله از بزرگان قوم خود و از شخصیت های سادات حسنی بود که در میان علویها به شرافت و فضیلت شناخته می شد.^۵ منصور به زندانی کردن عبدالله و یارانش اکتفا نکرد، بلکه تلاشهای خود را برای یافتن محمد نفس زکیه ادامه داد و در همین رابطه محمد بن خالد بن عبدالله قسری را به مدینه فرستاد و کلیدهای بیت المال را در اختیار او قرار داد و به او اختیار تام داد تا به جستجوی نفس زکیه بپردازد و در این راه از صرف پول و وعده مقام دریغ نکند.^۶ وقتی که محمد بن خالد در این راه

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۰

۲- المعارف ص ۲۱۳

۳- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۱۹۱

۴- العقد الفرید ج ۵ ص ۷۸

۵- الاغانی، ج ۱۲ ص ۴۷۰

۶- البدایه و النهایه ج ۱ ص ۷۸

توفیقی به دست نیاورد او را عزل و به جای او ربیع بن عثمان مری را انتخاب کرد و همان اختیارات را به او داد!

منصور برای خاتمه دادن به کار نفس زکیه به مکه رفت و پس از انجام مراسم حج رهسپار مدینه شد و سپاهیان خود را در شش کیلومتری مدینه مستقر کرد که اگر محمد نفس زکیه را پیدا کند، بتواند با او بجنگد و چون در مدینه سرنخی پیدا نکرد به مکه بازگشت و از آنجا رهسپار عراق گردید.

منصور در مراجعت به عراق، به هاشمیه که همه سادات حسنی در آنجا زندانی بودند، وارد شد و خطاب به ای برای شیعیان خالص اهل بیت که اکثراً خراسانی بودند، ایراد کرد و در ضمن آن چنین گفت: "ای اهل خراسان، شما شیعیان و پاوران ما هستید. شما بودید که جهانیان را به دعوت ما فرا خواندید و اگر با کسی جز ما بیعت می‌کردید، هرگز بهتر از ما کسی را نمی‌یافتید. به خداوندی که جز او معبودی نیست، ما خلافت را به نفع فرزندان ابوطالب ترک کردیم و هرگز با آنها به معارضه بر نخاستیم، آنگاه علی بن ابیطالب به خلافت برگزیده شد و با مداخله حکمین، شیرازه خلافت از هم باشید." آنگاه ادامه داد: "خداوند شما مردم غیور خراسان را به یآوری ما برگزید، و به وسیله شما شرافت و عظمت را به ما ارزانی داشت و ما را به دست شما سربلند و سرفراز کرد."

از این خطبه معلوم می‌شود که منصور می‌خواست خراسانی‌ها را خشنود و نظر آنها را جلب کند و به خلافت بنی‌عباس پای‌بند نماید، و تا حدی هم موفق شد. زیرا بطوری که می‌دانیم خراسانی‌ها طرفدار پروپا قرص علویها بودند و نفس زکیه بیش از همه به آنها اعتماد کرده بود و نامه‌های خود را به آنها می‌فرستاد و از آنها انتظار یاری داشت. با اینحال منصور نیز توانست که از میان آنها سپاهی فراهم آورد که آماده جنگ بانفس زکیه باشند!

منصور به زندانی بودن سادات حسنی اکتفا نکرد بلکه دستور داد که آنها را در زندان به شدت شکنجه دهند که همه آنها در زیر شکنجه از بین رفتند به جز تعدادی بسیار

اندک. از افراد انگشت شماری که در زیر شکنجه جان نسپرده بود محمد بن ابراهیم بن حسن بود که او را زنده زنده در پایه دیواری قرار دادند و دیوار را بر روی او بنا کردند!

اینها نشانه عداوت مخصوص منصور با اولاد امام حسن می‌باشد. منصور با کشتن سلحشوران حسنی تا حدودی آتش درونش را فرونشاند و به ساختن شهر بغداد پرداخت و معمارها و بناهای زبردست را از چهار گوشه جهان فرا خواند و در مدت ۵ سال، بنای بغداد را به پایان رسانید و در سال ۱۴۵ هـ. مرکز خلافت را به بغداد انتقال داد!

همین که منصور در بغداد مستقر شد، محمد نفس زکیه در مدینه خروج کرد^۱. خروج نفس زکیه در روز ۲۸ رجب ۱۴۵ هجری اتفاق افتاد^۲.

هنگامی که منصور از خروج علنی نفس زکیه آگاه شد بغداد را به قصد کوفه ترک کرد و در مسیر خود به کوفه، چند روزی در قصر ابن هبیره (بغداد - کوفه) توقف نمود تا کارها را روبه راه کند و سپاه لازم را فراهم آورد^۳.

۱- الفخری ص ۱۱۹
 ۲- تاریخ عرب، نیلکسن ص ۲۵۳
 ۳- المعارف ص ۲۱۳
 ۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۶
 ۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۱

۱- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶ ص ۹
 ۲- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۱۱
 ۳- البدء و التاريخ ج ۶ ص ۸۵

آغاز قیام نفس زکیه

نفس زکیه و برادرش ابراهیم با یکدیگر پیمان بسته بودند که حرکت خود را برضد منصور همراه و همگام آغاز کنند.

ابراهیم در بصره بود که جمعی از شخصیت‌های اسلامی به محل اقامت نفس زکیه (در نزدیکی کوفه) شتافته به او دست بیعت دادند و در اطراف و اکناف، مردم را به سوی او دعوت می‌کردند. اخبار نفس زکیه در منطقه پخش شد و مقدمات خروج، خود به خود فراهم گردید!

انتشار وسیع اخبار، نفس زکیه را در برابر کار انجام شده قرار داد و او به ناچار پیش از آنکه همه جوانب قیام خود را بسنجد و مشکلات و عواقبش را بررسی کند، حرکت خود را در دایره وسیعی در رمضان ۱۴۵ هجری آغاز کرد.

انگیزه‌های خروج پیش از موعد نفس زکیه را می‌توان در سه موضوع خلاصه کرد:

الف - شکنجه‌های وحشیانه منصور در مورد پدر نفس زکیه و دیگر همراهانش در سیاه چال‌های هاشمیه، که نهایتاً منجر به شهادت بیشتر آنان گردید.

ب - بیم شناسایی و دستگیری او از طرف سازمان اطلاعاتی رژیم منصور.

پ - تحریک و تشویق برخی از یارانش که او را به‌کندروی متهم می‌کرده و از او می‌خواستند که حرکت خود را فوراً آغاز کند، حتی اگر یک نفر هم یاور نداشته باشد!

ابن کثیر می‌نویسد: شدت اختفاء نفس زکیه که در مقابل تلاش شبانه‌روزی منصور و ریاح بن عثمان فرماندار مدینه چاره‌ای جز آن نداشت، او را به انقلاب زودرس و خروج پیش از وقت ناگزیر ساخت.^۳

هر روزی که می‌گذشت مردم اخبار تازه‌ای از جنایات منصور دریافت می‌کردند و در نتیجه تنفر بیشتری از او پیدا کرده، گرایش بیشتری به نفس زکیه نشان داده و با یک دنیا

امید و آرزو به نفس زکیه بیعت می‌کردند. با افزایش حجم جنایات از طرف منصور، کسی در بیعت نفس زکیه تردیدی به خود راه نمی‌داد و از او می‌خواستند که بدون فوت وقت خروج کند. به دلایل ذکر شده او نتوانست منتظر موعد خود با برادرش ابراهیم شود و چون برادرش ابراهیم در بصره بود، پسر عمویش عیسی را که پسر زید شهید و مورد اعتماد وی بود برای اخذ بیعت به سوی اشراف و رؤسای قبایل فرستاد!

همه بنی‌هاشم و علاقمندان اهل بیت عصمت و طهارت با او بیعت کردند، به جز امام جعفر صادق (ع) که بیعت او را نپذیرفت و بنابراین عیسی امام صادق را در خانه‌اش زندانی کرد و اموالی را که در خانه آن حضرت بود، مصادر کرد*.

روایت کرده‌اند که در عهد بنی‌امیه هنگامی که علویها با محمد نفس زکیه بیعت می‌کردند، امام جعفر صادق با او بیعت نکرد. عبدالله محض (پدر محمد) از امام صادق درخواست کرد که او نیز با پسرش بیعت کند. امام فرمود: خلافت هرگز به پسر ت نخواهد رسید. خلافت از آن زردپوش خواهد بود، در آن ایام منصور همیشه پیراهن زردی می‌پوشید و به زردپوش شناخته می‌شد!

پیدا است که امام صادق (ع) هرگز خروج نفس زکیه را تأیید نمی‌کرد و پس از خروج نیز او را تأیید نکرد*.

به هنگام خروج نفس زکیه، مالک بن انس، یکی از فقیهان، مقیم مدینه بود. از مالک در مورد بیعت نفس زکیه طلب فتوی شد و او نیز به لزوم بیعت فتوی داد و خودش حرکت او را تأیید کرد. اهل مدینه به مالک گفتند که ما قبلاً به منصور دست بیعت داده‌ایم، شکستن آن چگونه است؟ گفت: اشکال ندارد، زیرا آن بیعت اجباری بود و سوگند اجباری اثر ندارد، چه رسد به بیعت اجباری! از سوی دیگر، نعمان بن ثابت ابو حنیفه نیز به وجوب خروج با نفس زکیه فتوی داده بود! این عوامل سبب گردید تا همه مردم مدینه

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۳۶۱

* حسن قاضی، این کار را استبعاد کرده و مصادره اموال امام صادق را در شان منصور دانسته نه نفس زکیه. مراجعه شود به کتاب قیام نفس زکیه ص ۵۵۰ "مترجمان"

۲- الفخری ص ۱۳۱

* آقای حسن قاضی در کتاب "قیام نفس زکیه" مدعی هستند که قیام او مورد تأیید امام صادق (ع) بوده است به صفحه ۵۰۹-۵۰۳ کتاب یاد شده مراجعه شود. مترجمان

۳- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۹۷

۴- نزهه الانظار ص ۲۱

۱- الحدائق الوردیه، ج ۱ برگ ۱۶۷ (نسخه خطی)

۲- مقاتل الطالبین ص ۲۶۱

۳- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۲

۴- تذکره الخواص ص ۲۲۰

با او بیعت کردند و بیعت منصور را شکستند .

هنگامی که منصور از خروج او با خبر شد ، نخست چندان عکس‌العملی نشان نداد . این امر شاید برای این بود که در برابر رعیت خود را قوی نشان دهد و زبونی‌اش را بروز ندهد و بدینوسیله اخبار دقیق دریافت کند زیرا نسبت به اطلاعات محدود در باره او چندان اعتمادی نداشت .

طبری می‌نویسد : یک نفر از آل اویس به شتاب فراوان پیش منصور رفت تا خروج او را گزارش کند ، منصور از او نپذیرفت^۱ و حتی دستور داد که او را زندانی کنند ، تا اینکه اخبار قطعی به او رسید و آزادش کرد^۲ . سپس از او پرسید که در چه مدت از مدینه تا اینجا آمده ای ؟ گفت : در مدت ۷ شبانه روز . آنگاه ۷۰۰۰ درهم به او داد^۳ .

پس از قطعی شدن خروج نفس زکیه ، منصور به شدت متأثر شد و درصدد مقابله برآمد و از غیب‌گویان مدد خواست . یک منجم حارثی به او اطمینان داد که از نفس زکیه ضرری به منصور نخواهد رسید و اگر مالک روی زمین هم بشود بیش از سه ماه زنده نخواهد ماند^۴ . هنگامی که خبر خروج نفس زکیه در خراسان منتشر شد ، گروه انبوهی از مردم آن سامان با او بیعت کردند و آماده یاری شدند . عمرو بن حفص که از طرف منصور استاندار سند* بود ، با نفس زکیه بیعت کرد و پسرش را با گروهی از زبیده به خدمت او فرستاد^۵ .

بیعت مردم خراسان باعث نگرانی منصور شد . منصور برای اینکه مردم خراسان را از یاری او باز نگهدارد حلیه‌ای اندیشید و آن اینکه : دستور داد سر محمد بن عبدالله را که پسر عموی محمد نفس زکیه بود و در زندان به سر می‌برد از تنش جدا کردند و با گروهی به خراسان فرستاد ، تا برای مردم سوگند یاد کنند که این ، سر محمد بن عبدالله است ، و چون نام نفس زکیه نیز محمد و نام پدرش عبدالله بود خیال کنند که آن سر نفس زکیه است . مردم خراسان که منصور را از خلافت خلع کرده بودند به سکوت گراییدند^۶ .

۱- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۴

۲- تاریخ طبری ، ج ۷ ص ۵۶۴

۳- البدایه والنهایه ج ۱ ص ۸۴

۴- انباء الزمن برگ ۱۸

۵- تاریخ طبری ج ۸ ص ۳۳

* کلمه "سند" صورت فارسی قدیم از کلمه "هند" است . اعراب سند را بر ایالت بزرگی اطلاق میکردند که در خاور مکران است و امروز قسمتی از آن بلوچستان و قسمت دیگر سند پاکستان کنونی . جغرافیای خلافت شرقی ص ۳۵۵ " مترجمان "

۶- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۱

۷- مقاتل الطالبین ص ۸۴

نظر به اینکه بنابر بردم خراسان امنیت می‌داد و به آنها اعتماد می‌کرد ، با این حلیه توانست که تأیید آنها را جلب کند و جلو شورش آنها را بگیرد .

محمد نفس زکیه دعوتش را همچنان ادامه می‌داد و هر روز یاوران تازه‌ای به دست می‌آورد . در میان بیعت کنندگان جدید ، منسذربن محمد (نوه زبیر) و ابوبکر بن سیره (فقیه معروف) نیز دیده می‌شدند^۱ . مصعب بن عبدالله بن زبیر و پسرش عبدالله بن مصعب نیز همراه او خروج کردند^۲ . پرچم او به دست افطس (نوه امام زین العابدین) بود . گروهی از دانشمندان ، محدثان و متکلمان اسلامی نیز در رکاب او بودند^۳ .

از بیعت این افراد برجسته با نفس زکیه روشن می‌شود که خروج محمد نفس زکیه پیش از اینکه یک حرکت سیاسی باشد ، یک حرکت عبادی بوده است . زیرا هر وقت یکی از سادات علوی حرکت عبادی - سیاسی خود را آغاز می‌کرد ، صدها نفر از شخصیت‌های اسلامی در رکاب او حرکت می‌کردند . منصور پس از آگاهی از عمق حرکت نفس زکیه ، خزائن و دیوانهای دولتی را از کوفه به بغداد منتقل کرد^۴ تا مبادا به دست هواداران نفس زکیه بیفتد و سبب گسترش حرکت او شود .

خروج محمد نفس زکیه در ماه رجب ۱۴۵ هجری آغاز گردید^۵ . در آغاز حرکت ، ۲۵۰ نفر از سلحشوران علوی همراه او بودند که با این گروه اندک بر مدینه چیره شد^۶ و فرماندار مدینه ریاح بن عثمان را عزل کرده به زندان انداخت^۷ .

از بنی‌هاشم : حسن ، یزید و صالح (نوه‌های عبدالله بن جعفر) و حسین و یحیی (پسران زید شهید) با محمد نفس زکیه بیعت کردند و منصور از پیوستن آنان به نفس زکیه بسیار اندوهگین شد . آورده اند که منصور می‌گفت : بسیار جای شگفت است که پسران زید نیز بر ما خروج کرده اند ، ما که قاتل پدرشان را کشتیم و جنازه‌اش را همچنانکه با زید شهید انجام داده بود ، به دار زدیم و سپس آنرا آتش زدیم و اینک پسران زید هم علیه ما خروج

۱- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۷

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۰۱

۳- الحدائق الوردیه ، ج ۱ برگ ۱۶۷

۴- فتوح البلدان ، بخش دوم ص ۳۶۱

۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۲ ، البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۲

۶- دول الاسلام ، ج ۱ ص ۶۹

۷- تاریخ الاسلام ذهبی ، ج ۶ ص ۱۲

کرده اند!

زیدی ها در امام دو چیز را شرط اساسی می دانند: یکی اینکه در برابر ستمگران با شمشیر قیام کند، دیگر اینکه از اولاد حضرت علی (ع) و از نسل فاطمه زهرا (س) باشد، دیگر فرقی بین فرزندان امام حسن و فرزندان امام حسین نمی گذارند.

هنگامی که محمد نفس زکیه، فرماندار مدینه را عزل کرد، به زندان مدینه رفت و همه زندانیان را آزاد کرد. از جمله زندانیانی که به دست او آزاد شده محمد بن خالد قسری بود.^۱

چون نفس زکیه بر مدینه تسلط کامل یافت به عزل و نصب صاحب منصبان پرداخت؛ عثمان بن محمد بن طالب بن زبیر را به فرمانداری مدینه نصب کرد؛ عبدالعزیز بن عبدالطلب خزرجی را به قضاوت مدینه منصوب نمود، عثمان بن عبدالله بن عمر را به ریاست پلیس مدینه تعیین کرد؛ عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن را به ریاست دیوان عطایا نصب کرد؛^۲ و عبدالعزیز بن محمد را به ریاست اسلحه خانه تعیین نمود.^۳

همه این اشخاص جزء نخستین گروهی بودند که با نفس زکیه بیعت کرد، او را برای خروج در برابر رژیم حاکم تشویق می کردند و بدین سان وضع نظامی و انتظامی مدینه استقرار یافت.

محمد نفس زکیه، گذشته از شجاعت و دلاوری به فصاحت و بلاغت معروف بود. پس از آنکه از عزل و نصب رؤسای ادارات فارغ شد به مسجد النبی رفته، خطبه ای بسیار فصیح و بلیغ ایراد کرد، که در ضمن آن پس از حمد خدا، چنین گفت:

هان ای مردم، جنایتها و خیانتهای این مرد ستمگر، دشمن خدا و بشر، منصور ابو جعفر، چیزی نیست که بر شما پوشیده باشد. او در مسکه معظمه و در کنار خانه خدا، برای کوچک شمردن کعبه معظمه، برای خود کاخ سبز می سازد و با خداوند اعلام جنگ می کند. بدانید که خداوند فرعون را هنگامی سرنگون ساخت که او ندای انار بگم الالعی سر می داد، و خود را خدایان قلمداد می کرد. هان ای مردم اینک قیام، برای سرنگون کردن این ستمگر،

ورها ساختن دین خدا از دست این طغیانگر، وظیفه هر فرد مسلمان است و بیش از همه فرزندان مهاجران و انصار شایسته قیام در برابر او هستند. خداوند، اینان حرام های ترا حلال شمردند و حلال های ترا حرام نمودند. آنانرا که تو امان داده بودی، هراسان کردند و آنانرا که تو بیمشان داده بودی، امان دادند. پروردگارا، مهلت این ستمگران را محدود فرما، و یکنفر از آنها را زنده نگذار، و آثار آنها را از صفحه روزگار نابود فرما. ای مردم. من شما را نیرومند نیافتم که برای آن قیام کرده باشم. بلکه شما را شایسته این قیام یافتم و شما را به این حرکت برگزیدم. به خدا سوگند، هنگامی این حرکت را آغاز کردم که در هر شهر و آبادی که خدا را پرستنده ای هست، مرا نیز بیعت کننده هست!

پس از پایان خطبه همه مردم مدینه با او بیعت کردند و چون خبر آن به منصور رسید، او در آغاز مصلحت ندید که سپاهی آماده کرده، لشکرکشی کند بلکه می خواست تا حد ممکن قیام را با مکاتبه پایان داده و با پیمانی به صلح دست یابد. به همین جهت بازار مکاتبات رونق یافت و نامه های متعددی رد و بدل شد.

منصور در نخستین نامه خود چنین نوشت:

از بنده خدا، امیر مومنان به محمد بن عبدالله؛ کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش پیکار کنند و در زمین فساد را پیشه خود سازند، اینست که کشته شوند، یا به دار آویخته شوند، دستها و پاهایشان بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید شوند. اگر توبه کنی و پیش از آنکه دستگیر شوی از عصیان خود بازگردی، در امان خدا و پیامبر او هستی، به تو و همه فرزندان و برادران و خاندانت امان می دهم؛ جان و مالشان در امان است. و آنچه به اهل بیت تو در خون و مالشان آسیب رسیده باشد، جبران می کنم و هزار هزار درهم به تو عطیه می دهم و هر خواسته ای داشته باشی روا می سازم و هر شهری را انتخاب کنی ترا باشکوه و جلال به آنجا روانه می سازم و رفت و آمد ترا با اعضای خانواده ات آزاد می گذارم آنان که ترا پناه داده اند، یا به تو دست بیعت داده اند، یا به هر وسیله ای در خروج تو مؤثر بوده اند، آزادشان می گذارم و دستور می دهم به هیچوجه کسی متعرض آنها نشود.

۱- کامل ابن اشیر ج ۵ ص ۱۹۷ و تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۵۸
 ۲- سوره مائده، آیه ۳۳: انما الذین جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف.

۱- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۰۴
 ۲- مقاتل الطالبین ص ۲۶۲
 ۳- کامل ابن اشیر ج ۵ ص ۱۹۷ و الحوادث ج ۳ ص ۲۳۸
 ۴- تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۵۹
 ۵- مقاتل الطالبین ص ۲۸۳

اگر می‌خواهی که اطمینان بیشتری پیدا کنی، کسی را پیش ما بفرست، تا به نام تو، هر کس را که بخواهی از ما امان نامه کتبی دریافت نماید تا دلت آرام گردد. والسلام!

هنگامی که این امان نامه به دست محمد نفس زکیه رسید و از مضمون آن مطلع شد، آنرا به باد مسخره گرفت و در پاسخ چنین نوشت:

از بنده خدا و امیرمؤمنان محمد بن عبدالله به بنده خدا منصور:

طاه، سین، میم. اینست آیه‌های قرآن کریم که از داستانهای موسی و فرعون به حق برای تو می‌خوانیم، شاید که ایمان بیاوری برای گروهی که ایمان بیاورند. به راستی که فرعون در زمین طفیان کرد و مردمش را گروه گروه ساخت. گروهی از آنها را بون کرد، و پسرانشان را سر برید و زنهایشان را زنده نگه داشت؛ به راستی که او از تبهکاران است. ما اراده کرده‌ایم بر آنکه در زمین ناتوان شمره شده‌اند، منت نهاده، آنها را پیشوا و وارث روی زمین گردانیم، و آنان را فرمانروایان جهان قرار داده، به فرعون و هامان و سپاهیان آنان نشان دهیم آنچه را که از آن می‌هراسیدند! ای منصور! من به تو پیشنهاد می‌کنم از امان و امان نامه آنچه را که تو به من پیشنهاد داشته‌ای و تو به خوبی می‌دانی که حق از آن ماست. شما مردم را به نام ما دعوت کردید و با شیعیان ما خروج کردید. پدر ما علی (ع) امام حق و منصوب از سوی خدا بود، شما چگونه به خود اجازه می‌دهید که وارث پدر ما بشوید؟ تو خوب می‌دانی که کسی برای این مقام به جز پدر ما شایسته نبود که مانه از: طلسقاء (اسیران آزاد شده) و نه ازعتقاء (برده‌های آزاد شده) و نه از لعنا* (لعنت شدگان به زبان پیامبر) و نه از قمرده (بوزیگان) هستیم...

پیداست که نامه نفس زکیه بیش از آنکه امان نامه باشد تهدید نامه‌است. از این رو برخی از مورخان آنرا دعوت به جنگ دانسته‌اند، پیش از آنکه دعوت به صلح باشد!

۱- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۴، العیون والحدائق ج ۳ ص ۳۴۱

۲- طسم تلك آیات الكتاب المبين تتلوا عليك من نباء موسى و فرعون بالحق يومنون، الخ ان فرعون علا في الارض و جعل اهلها شيعا يستضعف طائفة منهم يذبح انبىاءهم ويستحي نساءهم انه كان من المفسدين و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين، سوره قصص، آیه های ۱-۶
* پیامبر اسلام دسته‌ای از بنی‌امیه مانند عقبته بن ابی معیط را لعن کرده بود که در تاریخ اسلام بنام "لعناء" معروفند. "مترجمان"

۳- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۵

۴- العصر العباسی الاول ص ۷۸

در پاسخ این نامه، منصور لشکر انبوهی را فراهم آورده، آماده جنگ شد.

نفس زکیه پس از تسلط مدینه، حسن بن معاویسه (نوه عبدالله بن جعفر) را به فرمانداری مکه انتخاب کرد و به او دستور داد که به سوی مکه رفته، فرماندار منصور را بیرون کند! حسن به سمت مکه عزیمت کرد، ولی فرماندار مکه عباس بن عبیدالله از تسلیم شدن سرباز رد. حسن با او به نبرد پرداخت و به زور وارد فرمانداری شد و مدت کوتاهی در آنجا اقامت کرد. سپس نامه‌ای از نفس زکیه دریافت کرد که از او خواسته بود به مدینه رفته به او بپیوندد.

محمد نفس زکیه به پیشنهاد محمد بن خالد قسری، فرماندار پیشین مدینه، در صدد برآمد که دعوت خود را به دمشق نیز برساند.

اما محمد بن خالد که نفس زکیه او را از زندان نجات داده بود، می‌خواست در لباس دوستی برای او دام بگستراند. بدین جهت او گفت: موسی بن عبدالله را با غلام من رزام به جانب شام بفرست تا دعوت ترا در آن سامان نشر بدهند. محمد نفس زکیه پیشنهاد او را پذیرفت و آن دو نفر را روانه شام کرد ولی متوجه شد که محمد بن خالد به او نیرنگ زده، بدینوسیله نامه‌ای برای منصور فرستاده است. از این رو او را دستگیر کرده در زندان سابقش، دار ابن هشام زندانی کرد. وقتی به شام رسیدند، رزام یکسره به پیش منصور رفت و موسی بازگشت و ماجرا را به نفس زکیه شرح داد!

محمد بن خالد در زندان از کرده خود پشیمان شد ولی دیگر دیر شده بود.

هنگامی که منصور از پیشرفت سریع کار نفس زکیه آگاه شد تصمیم گرفت شخصا لشکر را همراهی کند، ولی چون می‌دانست که برادر نفس زکیه در عراق است، از خروج او بی‌مناک بود، و بنابراین در پایتخت بماند و ولیعهد خود عیسی بن موسی را فرا خواند و به او دستور داد که با سپاهی از عباسی‌ها رهسپار مدینه شود. گفته‌اند که سبب انتخاب ولیعهدش به فرماندهی سپاه این بود که از وی دل خوشی نداشت و می‌خواست که او در این نبرد کشته شود تا هم از شر او خلاص شود و هم راه برای گزینش پسرش مهدی، به ولایت مهدی باز شود. چون عیسی بن موسی به طرف مدینه راه افتاد به حاضران گفت:

۱- تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۱۳ و تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۷۵

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۷۲

۳- همان مدارک

هر کدام کشته شوند صلاح اسلام است! سپس حمید بن قحطبه را به فرماندهی یک لشکر چهار هزار نفری^۱ که همگی از خراسان بودند^۲ برگماشته به یاری آنها فرستاد. هنگامی که محمد نفس زکیه از حرکت این دولشکر آگاه شد، به پیروی از پیامبر اکرم (ص)، در اطراف مدینه خندقی حفر کرد تا بتواند در برابر سپاه عباسی مقاومت کند^۳. وی ظاهراً از تعداد لشکریان (عباسی) دچار وحشت شده بود.

پیروان نفس زکیه به زندان رفته، زندانیها را رها کردند و ابراهیم که رئیس پلیس بود، ریاح بن عثمان (فرماندار پیشین) را سربريد، سپس متوجه محمد بن خالد شد ولی او درب زندان را از داخل بسته و در محلی مخفی شده بود و ابراهیم پس از تلاش فراوان به او دست نیافت^۴.

گروهی از بنی هاشم نیز به لشکر عیسی پیوستند و به سوی مدینه شتافتند؟

عیسی بن موسی امان نامه ای نوشته به محمد نفس زکیه فرستاد و او نیز در پاسخ او را به اطاعت و تسلیم دعوت کرده، امان نامه فرستاد و چون به پیمان صلح و مسالمت آمیزی نرسیدند آماده نبرد شدند.

حمید بن قحطبه با تیر اندازانی که سراسر بدنشان با زره و کلاه خود پوشیده شده بود به سوی شهر حمله ور شدند^۵ تا اینکه به پشت دیوار شهر رسیدند. حمید با عیسی به مشاورت پرداخته به خراب کردن دیوار موافقت کردند. آنگاه دیوار را خراب کرده، قسمتی از خندق را پر کردند تا دوسپاه روی در روی هم قرار گرفتند.

در پیشاپیش لشکر نفس زکیه، یزید بن معاویه (نوه عبدالله بن جعفر) و در پیشاپیش لشکر منصور حسن بن زید قرار داشت^۶. آنگاه جنگ سختی در میانشان در گرفت. پیشتازان اردوی نفس زکیه به سرداری یزید بن معاویه شکست خورد. عیسی بن موسی وارد شهر شد و بر فراز تپه‌ای قرار گرفت و برای اختلاف انداختن در صفوف نفس زکیه چنین

۱- دول الاسلام ذهبی، ج ۰ ص ۶۹ و ابناء الزمن برگ ۱۹

۲- التنبیه والاشراف ص ۳۴۱ و البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۹

۳- البدء و التاریخ ج ۶ ص ۸۵

۴- المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۶

۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۲ و العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۴۴

۶- تاریخ طبری ج ۷ ص ۳۲ و ۵۸۰ و السلسله العلویه ص ۲۱

۷- همان مدرک ج ۷ ص ۵۹۰

۸- اصول کافی ج ۱ ص ۳۶۴

گفت:

هان، ای مردم مدینه، خون شما بر ما حرام است. هرکس به ما بپیوندد و در زیر پرچم ما قرار بگیرد در امان است. هرکس در خانه اش بنشیند و در خانه اش را به روی خودش ببندد در امان است... سخنان او تمام نشده بود که مردم از هر طرف او را به باد فحش و استهزا گرفتند و بر امان او خندیدند.

این واکنش سریع وقاطع بیانگر این حقیقت است که مردم از خلافت عباسی ها دل خوشی نداشتند و در آن مدت کوتاه به قدر کافی از آنها ملول و آزرده شده بودند.

مدائنی روایت می‌کند که عیسی بن موسی در مسیر خود از راه بطن فوات به جصرف آمد و در آنجا در قصری که از سلیمان بن عبدالملک به جای مانده بود نزول کرد.

نزول عیسی در آن قصر، در بامداد دوازدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۵ هـ بود.

عیسی نمی‌خواست که در ماه رمضان جنگ کند، بلکه تصمیم داشت چند روزی جنگ را به تأخیر بیندازد تا ماه مبارک سپری شود و بعد از عید فطر جنگ را آغاز کند. ولی به او گفتند که نفس زکیه می‌گوید: مردم خراسان بر بیعت من استوارند و حمید بن قحطبه نیز با من بیعت کرده است. این گزارش موجب شد که عیسی از تصمیم خود برگردد و جنگ را جلو اندازد^۱.

هنگامی که دو سپاه در برابر هم صف آراستند، نخستین کسی که از یاران نفس زکیه اسب تاخت ابراهیم بن جعفر زبیدی بود که اسبش رم کرد و به زمین افتاد و درجا کشته شد^۲. این حادثه موجب شد که سپاه عیسی جسارت یافته، حمله ور شوند. جنگ سختی در گرفت، و در این حال نفس زکیه در مسجد مشغول نماز بود و هنگامی که از نماز فارغ شد، شخصاً وارد جنگ شد^۳.

نیروی دشمن با سپاه نفس زکیه قابل قیاس نبود، دشمن بسیار نیرومند بود و سپاه زکیه در برابر آنها بسیار اندک، ولی با همین تعداد اندک آنچنان فداکاری و جانبازی نشان دادند که همه را به شگفت واداشتند، بطوری که در یک حمله بیش از هفتاد نفر از نام آوران

۱- البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۸۸

۲- مقاتل الطالبین ص ۲۶۸

۳- العیون والحدائق ج ۳ ص ۳۴۱

۴- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۹

دشمن را به خاک مذلت انداختند! آنگاه محمد نفس زکیه ، خراسانی ها را مخاطب قرار داده گفت : " ای مردم خراسان . آیا شما نیز درهم و دینار را بر فرزند پیامبر ترجیح دادید؟ " به دنبال این بیان گروهی از خراسانی ها از اردوی عیسی جدا شدند که به نفس زکیه بپیوندند ، ولی حمید بن قحطبه آنها را برگردانید.

کثیر بن حصین وارد خندق شده ، آنها را عمیقتر کرد تا اصحاب محمد نتوانند از آن عبور کرده فرار کنند . در نتیجه حفر خندق به ضرر نفس زکیه تمام شد ، زیرا یاران او در داخل شهر به محاصره دشمن درآمدند و هرگونه ارتباط با بیرون قطع شد ؛ دیگر کسی نتوانست به آنها یاری برساند . بیشتر سپاه نفس زکیه از گرسنگی تلف شدند و افراد غیرنظامی مدینه نیز در این محاصره از گرسنگی جان سپردند . دیگر کسی در مدینه نماند که از محمد حمایت کند ، همه مردان جنگی از پا درآمدند. محمد نفس زکیه برای جذب نیرو به محله ذباب ، بازار ، مسجد خراصین ، و قبیله های فزاره ، هذیل و اشجع رفت ولی کسی را نیافت که بتواند او را یاری دهد. وی هنگامی که از کسب قدرت نظامی نومید شد ، بقایای مردم مدینه را مخاطب ساخت و گفت : من بیعت خود را از شما برداشتم ، هرکس قدرت دارد که خودش را از این مهلکه نجات دهد ، اقدام کند و هرکس می خواهد در اینجا مقاومت کند ، بماند . به جز تعدادی انگشت شمار کسی پیرامون او نماند.

یعقوبی می نویسد : یکی از عوامل پراکنده شدن یاران نفس زکیه این بود که زنی به نام اسماء دختر عبدالله بن عبیدالله با او دشمنی داشت ، چون کار جنگ بالا گرفت ، روسری سیاهش را به غلامش مجیب عامری داد که آنرا بر مناره مسجدی آویزان کرده در کوچه و بازار مدینه فریاد برآورد که قرار ، فرار ، سیاهپوشان وارد مدینه شدند* هنگامی که مردم پرچم سیاه را بر فراز مسجد دیدند ، سخن او را باور کرده از اطراف نفس زکیه پراکنده شدند؟

۱- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۹

۲- البدایه و التاریخ ج ۶ ص ۸۵

۳- دول الاسلام ذهبی ج ۱ ص ۶۹

۴- اصول کافی ، ج ۱ ص ۳۶۴

۵- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۸

* پرچم سیاه و جامه سفید شعار بنی عباس بود و جامه سفید و پرچم سفید شعار زیدی بود . " مترجمان "

۶- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۲

محمد نفس زکیه هنگامی که خطر را بصورت جدی و در چند قدمی خود احساس کرد به منزلش رفت و صندوقی را که در آن لیست اسامی یاران و بیعت کنندگان و نمایندگان و دعوت کنندگان بود سوزانید تا به دست دشمن نیفتد و مردم بی گناه به دست آنها هلاک نشوند!

گفته می شود که سبب نامیده شدن محمد به نفس زکیه همین عمل ارزنده او بود که اثری از خود به جای نگذاشت که حتی یکنفر را بتوانند شناسائی کرده ، مورد آزار قرار دهند .

با اینکه نفس زکیه به هیچوجه امید پیروزی نداشت ولی با تلاش پیگیر جنگ را ادامه می داد و چون شیری زیان می غریسد و به دشمن حمله می کرد و آنها را روانه دوزخ می ساخت^۱ و در ضمن رجزهای خود می گفت : " شیر هرگز از پشه ها نمی هراسد * "

محمد اعتمادش را از مردم مدینه قطع کرده بود ولی هنوز از خراسان و عراق امیدش قطع نشده بود زیرا خراسان پر از شیعیان اهل بیت بود و برادرش ابراهیم در عراق بود و برای جلب کمک به او تلاش می کرد . از شام نیز امیدهایی در دل داشت چون مردم شام نیز با بنی عباس مخالفت می ورزیدند .

این کثیر می نویسد که محمد نفس زکیه ، روزی به پیروان خود گفت : " مردم شام ، عراق و خراسان جامه های سیاه خود را در آورند*^۲ جامه سفید به تن کرده اند^۳ . "

خندق میان او و کمکهای خارج از مدینه فاصله انداخت ، یاوران مدینه اش همه از پا درآمدند و آخرین یار با وفایش ابن خضیر هم به قتل رسید ، آنگاه او ناچار شد بکتنه در برابر چهار هزار جنگجو بایستد و چون نتیجه این جنگ نابرابر مشخص بود به خانه مروان رفته ، غسل شهادت کرد و به میدان بازگشت ، و شجاعت فوق العاده ای از خود نشان داد و تعداد زیادی را به خاک ذلت انداخت و سرانجام تاب مقاومت را از دست داده با اصابت نیزه ای به سینه اش از پای درآمد .

۱- الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۲۹۸

۲- عمده الطالب ص ۹۱

* لاعارفی العلو علی الغلاب واللیت لایخشی من الذباب

** جامه سیاه شعار بنی عباس و جامه سفید شعار زیدی ها بود . " مترجمان "

۳- البدایه والنهایه ، ج ۱۰ ص ۸۸

حمید بن قحطبه بانگ برآورد که " او را نکشید، او را نکشید! " این سخن حمید شاید به دلیل میل باطنی او به نفس زکیه بوده، که احتمالاً از روی ناچاری تن به این جنگ داده بود و در باطن هوادار اهل بیت پیامبر (ص) بوده* است .

این فاجعه دلخراش و حادثه جانگداز در روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سال ۱۴۵ هجری در کنار سنگهای روغنی، معروف به احجار الزیت اتفاق افتاد. آورده اند که حمید بن قحطبه شخصاً به زندگی نفس زکیه پایان داد، آنگاه سرش را از تنش جدا کرده به پیش منصور فرستاد.^۳ هنگامی که سر بریده نفس زکیه را در برابر منصور بر زمین نهادند، به اشعاری متمثل شد که مفادش چنین است: " هوس تکیه بر سریر خلافت در سر پروردی و ندانستی که هوس خلافت سر انسان را به باد می دهد! "

منصور دستور داد که سر نفس زکیه را در طبقی قرار داده، در شهرها و آبادی ها بگردانند. سپس به تعقیب هواداران نفس زکیه پرداخت.^۵

نفس زکیه در سال ۱۰۰ هجری دیده به جهان گشود و به هنگام کشته شدن ۴۵ سال داشت. جنازه نفس زکیه در مدینه، در قبرستان بقیع دفن گردید.

هنگامی که خبر کشته شدن نفس زکیه، در بصره به برادرش ابراهیم رسید، ابراهیم به منبر رفت و خبر کشته شدن برادرش را اعلام کرد و با تمثیل به اشعار ذیل چنین گفت:

" ای بهترین چابکسواران، در این جهان پر حوادث، هرکس به مصیبت برادری چون تو دچار شود، مصیبت بزرگی را تحمل کرده است. " خدا می داند که من از آنها

۱- مقاتل الطالبین ص ۲۷۰

* و شاید برای این بود که قتل نفس زکیه به دست خود او انجام پذیرد تا بتواند جایزه کشتن او را خودش دریافت کند. چنانچه قراین بشماری در منابع تاریخی بر این مدعا موجود است. " مترجمان "

۲- السلسله العلویه ص ۷ والبدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۹

۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۵۹۵

۴- الوافی بالوفیات ج ۳ ص ۲۹۸

متن شعر:

طمعت بلیلی ان تریع وانما

یقطع اعناق الرجال المطامع

۵- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۰

۶- السلسله العلویه ص ۷

۷- العیون والحدائق ج ۳ ص ۳۴۵

۸- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۷

۹- المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۶

نترسیدم و هرگز واهمه‌ای را از آن قوم دغلباز به دل راه ندادم. " او را نکشتند مگر پس از مسافرت من، من هرگز او را تنها نمی گذاشتم و از او جدا نمی شدم تا به همراه او کشته شوم و یا با او زنده بمانم* . "

عیسی بن موسی ولیعهد منصور، پس از ریشه کن ساختن هواداران نفس زکیه، چند روزی در مدینه اقامت کرد و در اواخر ماه رمضان به قصد عمره رهسپار مکه گردید و کثیر بن حصین عبیدی را بر مدینه گماشت تا اگر کسی از هواداران نفس زکیه زنده مانده باشد به قتل برساند. کثیر پس از انجام مأموریت خود به سوی عراق رفت. آنگاه عبدالله بن ربیع از طرف منصور به فرمانداری مدینه منصوب شد.

برادران و برادر زاده‌های نفس زکیه در شهرها پراکنده شدند و پسرش علی رهسپار مصر شد و در آنجا به قتل رسید. فرزند دیگرش عبدالله اشتر به خراسان رفت و در کابل کشته شد. فرزند دیگرش حسن به یمن رفت و در آنجا زندانی شد و در زندان درگذشت، و بنابه روایتی در فسخ کشته شد.^۴ برادرش موسی به جزیره فرایته رفت و دیگر برادرش یحیی به ری گریخت و از آنجا به دیلم رفت و برادر سومش ادریس به مغرب (سراکش) رفت و جمع کثیری را به دور خود گرد آورد؛ و در همانجا به وسیله یکی از فرستادگان منصور مسموم شد.^۴

از بررسی جنبش نفس زکیه به این نتیجه می‌رسیم که حرکت او بر اساس مبارزه با طاغوت زمان و جنگ مسلحانه در برابر ظلم و ستم بود و چون از اولاد فاطمه و از تبار امیر مومنان (ع) و مردی سراپا زهد و تقوی و آراسته به فضل و دانش بود، از نظر زیدیه همه شرایط امامت در او جمع بود و پس از زید و یحیی، سومین امام زیدیه‌ها می‌باشد.

* متن اشعار:

ابا المنازل یا خیر الفوارس من	یفجع بمثلک فی الدنیا فقد فجعنا
الله یعلم انی لوخشیتهم	واوجس القلب من خوف لهم فزعا
لم یقتلوه ولم اسلم اخی لهم	حتی نموت جمیعا " اونعیش معا

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۳

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۰۹

۳- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۶۸

۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۸

آنچه مسلم است اینست که نفس زکیه برای حکومت و خلافت و به انگیزه حب ریاست قیام نکرده بود، بلکه برای برچیدن بساط ظلم و ستم، و احیای قرآن و سنت پیامبر (ص) و جلوگیری از انحراف آیین مقدس اسلام به این نبرد نابرابر اقدام نموده بود*.
مبانی و معیارهای زیدیه، پایه همه جنبشهای زیدی را تشکیل می داد.

حرکت ابراهیم در بصره

ابراهیم بن عبدالله، برادر محمد نفس زکیه، در مدینه اقامت داشت. ابراهیم نیز همچون برادرش محمد، به شهادت و شجاعت معروف بود. وی به هنگام ابراز دعوت از سوی برادرش، با او بیعت کرده، دعوتش را پذیرفت. تلاش پیگیر ابراهیم موجب شد که محمد به او اعتماد کرده، او را شریک دعوت خود قرار دهد. محمد برادرش ابراهیم را به بصره فرستاد تا در آنجا به نام او بیعت بگیرد و زمینه دعوت را فراهم نماید تا هر دو در یک روز خروج کنند.

انتخاب بصره شاید به این سبب باشد که اولاً "آنجا مرکز شیعیان بود، ثانیاً" نسبت به مدینه، به خراسان نزدیکتر بود و می توانست پل ارتباطی محمد و شیعیان خراسان باشد و ثالثاً "وقتی محمد از مدینه و ابراهیم از بصره خروج می کردند، می توانستند، مرکز خلافت را به محاصره خود در آورده، منصور را از دو طرف بیچاره کنند. بنابراین هرگاه منصور می خواست با آنها مقابله کند ناچار می بایست نیروهای خود را در دو جبهه متفاوت بکار بگیرد و این موجب تقسیم و تضعیف نیروهای منصور می شد. به دلیل همین شیوه نظامی لازم بود که ابراهیم به طرف بصره حرکت کند.

ابراهیم* با رعایت کامل استتار از شهری به شهری حرکت کرده سرانجام وارد بصره شد و تماسهای حضوری و مکاتبات و مراسلات را با شیعیان آن سامان شروع کرده، و به نام برادرش دعوت را آغاز کرد. بدین ترتیب گروه زیادی از شیعیان به او پیوستند، زیرا از منصور ناراضی بودند و آرزو می کردند کسی قیام کرده آنها را از شر منصور نجات دهد.

الف - استبداد منصور

ب - بخل منصور

* خروج ابراهیم، قرار بود که همراه برادرش محمد در یک زمان وهمگام آغاز شود، ولی بعثت فراهم شدن شرایط در مدینه و اصرار طرفداران نفس زکیه، محمد قیام خود را عجلانه، زودتر از موعد معین آغاز کرد. برای تفصیل به صفحات ۶ - ۱۴۵ مراجعه شود. "مترجمان"

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۵۲
۲- المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۷

* در مورد نفس زکیه دو ابهام وجود دارد که باید توسط پژوهشگران مورد تحقیق قرارگیرد: یکی مسئله ادعای مهدویت و دیگر تأیید نشدن حرکت او از طرف امام صادق (ع) و تعرض هوادارانش نسبت به امام صادق است. "مترجمان"

پ - مجبور کردن مردم به پوشیدن لباس سیاه

ت - حبس و تبعید و شکنجه و قتل مخالفان رژیم^۱

به همین علل هنگامی که محمد دعوت خود را علنی کرد تعداد زیادی از دانشمندان و اندیشمندان از او استقبال کردند و در مدت کوتاهی شماره افرادی که در دیوان او نامشان درج شده بود به چهارهزار نفر رسید و از همین جا می‌توان به میزان نفوذ او در دلها پی برد.^۲

هنگامی که ابراهیم از خروج برادرش پیش از موعد مقرر آگاه شد، ناگزیر دعوت خود را علنی کرد. او طبعاً نمی‌خواست پیش از فرا رسیدن وقت تعیین شده خروج کند. ولی از یکسو برادرش به او دستور خروج داد و از سوی دیگر، اندیشید اگر خروج نکند ممکن است منصور به مدینه لشکر کشی کرده برادرش را از بین ببرد.^۳

ابراهیم در خانه ابی فروه مخفی بود و از آنجا به خانه ابی مروان انتقال یافت.^۴ در این زمان منصور با تعداد اندکی از سپاهیان خود در کوفه به سر می‌برد.^۵

مطابق نوشته یعقوبی آغاز حرکت ابراهیم در روز دوم رمضان ۱۴۵ هجری بود.^۶

ابراهیم لشکر خود را بیاراست و به دارالاماره بصره که تحت فرمانداری سفیان بن معاویه بن یزید بن مهلب بود، تاخت و دارالاماره را به محاصره خود درآورد. هنگامی که منصور از خروج ابراهیم با خبر شد یک سپاه هزار نفری به فرماندهی ابوحماد ابرص روانه بصره کرد.^۷ ابراهیم در کنار مسجد انصار منزل کرد و نماز را با جماعت ادا کرد و در حروریه^{*} اردو زد. از بصره سپاه کوچکی به سرداری ابراهیم مضاء برای مقابله با سپاه ابراهیم آمد که در نخستین رویارویی شکست خورد.^۸ ابراهیم، مفیره بن فزع را فرستاد که درب زندان را باز کرده، زندانیها را آزاد کند. فرماندار بصره از ابراهیم امان خواست،

ابراهیم نیز به او امان داد، ولی بعداً^۱ برای پیشگیری از توطئه‌های او، او را زندانی کرد سپس وارد دارالاماره و سربازخانه شد! وقتی ابراهیم وارد دارالاماره شد، باد شدیدی وزیدن گرفت و حصیر دارالاماره را زیر رو کرد. برخی از حاضران آنرا به فال بد گرفتند. ابراهیم گفت: ما هرگز فال بد نمی‌زنیم، سپس روی حصیر وارونه شده نشست.^۲ هنگامی که ابراهیم دارالاماره را تصرف کرد، یک سپاه ۶۰۰ نفری از طرفداران منصور به طرف دارالاماره حرکت کردند که از ابراهیم شکست خوردند و پراکنده شدند و در خندق خود را پنهان کردند.^۳

بدینگونه ابراهیم حرکت‌های مخالف را سرکوب کرد و بصره را تحت تصرف خود درآورد و به تنظیم امور اداری شهر پرداخت. عباس بن منصور را به عنوان قاضی شهر و سفیان ابن ابی واصل را به ریاست بیت المال برگزید.^۴

می‌گویند هنگامی که ابراهیم به حساب بیت المال رسیدگی می‌کرد در آن یک میلیون^{*} درهم یافت که آنرا در میان سپاهیان تقسیم کرد که به هر یک نفر ۵۰ درهم رسید.

در آن ایام فرماندار منصور در اهواز محمد بن حصین بود که ابراهیم شخصی را به نام حسین بن یولا به اهواز فرستاد تا مردم خوزستان را به بیعت نفس زکیه دعوت کند. آنگاه مفیره بن فزع را با ۵۰ نفر به اهواز فرستاد. با ورود مفیره به اهواز، فرماندار اهواز فرار کرد و دارالاماره به تصرف وی درآمد. سپس عمرو بن شداد را به فارس فرستاد تا فرمانداری فارس را به عهده بگیرد. فرستاده ابراهیم وارد رامهرمز شد. با فرار بخشدار رامهرمز، ابراهیم راه خود را ادامه داد تا وارد فارس شد.^۵ در آن زمان اسماعیل بن عبدالله از طرف منصور والی فارس بود که به مجرد ورود فرماندار جدید از طرف ابراهیم،

۱- العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۵۰

۲- المختصر فی اخبار البشر ج ۲ ص ۷

۳- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۵

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

* عدد بر مبنای تخمین و احتمال است بهمین جهت به عبارت "میگویند" بیان شده است. "مترجمان"

۵- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۷۵

۶- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۶

۱- تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۲۲

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۲۸ و الکامل ج ۵ ص ۲۰۹

۳- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۱ و العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۵۰

۴- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۱

۵- کامل ابن اثیر ج ۵ ص ۲۰۹

۶- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

۷- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۵

* حروریه، محلی در عراق که واقعه خوارج در آنجا رخ داده است. "مترجمان"

۸- العیون والحدائق ج ۳ ص ۲۵۰

در خانه‌ای متخص شد و استان فارس بدون کوچکترین مقاومتی تسلیم شد و بدین سان سه استان مهم فارس، خوزستان و بصره تحت فرمان ابراهیم قرار گرفت!^۱

هنگامی که ابراهیم بر این مناطق مسلط شد، شاعر معروف سدیف بن میمون در باره اش چنین گفت:^۲

"همای سعادت امروز بر سر شما نشست، دل دوستان شما را که همواره اندوهگین بودند از غم و اندوه بشسته." "امیدوارم که دیگر آتش فتنه فرو نشیند و دیگر از جنگ و ستیز و دشمنی و کینه خبری نباشد".

"امیدوارم دولتی که قوانین رهبرانش همچون قوانین بت پرستان است، سپری شود و پایان بیاید." "شما بر اساس بیعت خود قیام کنید و مابه وظیفه اطاعت خود قیام می‌کنیم که خلافت از آن شما اولاد امام حسن است." "قبیله نزار در روز سختی ترا تنها گذاشت، برای چنین قومی شرف و آبرویی نیست." "مگر نه اینست که تو شریفترین مردم هستی از نظر نسب، و پاکترین آنها هستی از نظر عمل"^۳.

هنگامی که منصور این اشعار را شنید برآشفته و به عبدالصمد نوشت که سدیف را بگیرد و زنده به گور کند او نیز به فرمان منصور عمل کرد.

در برابر فتوحاتی که نصیب ابراهیم می‌شد منصور نمی‌توانست واکنشی نشان دهد زیرا قسمت اعظم نیروی خود را به مدینه گسیل داشته، و دیگر نیرویی نداشت که به سوی ابراهیم بفرستد.

ابراهیم همچنین به تدبیر امور مناطق آزاده شده پرداخته بود و به اطراف نیرو

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

۲- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۶

۳- العقد الفرید ج ۵ ص ۸۷
متن اشعار:

ان الحماه يوم الشعب من خضن	هاجت فواد محب دائم الحزن
انالنا مل ان تترتد الفتنا	بعد التباعد والشحناء والاحن
وتفضی دوله احکام مادتها	فیها کاحکام قوم عابدی وثن
فانهض ببیعتکم تنهض بطا عتنا	ان الخلافه فیکم یابنی حسن
لاغر رکن نزار عندنا غید	ان اسلموک ولارکن لیدی یمن
الست اکر فهم یوما " اذا انتسبوا	عودا و اتفاهم ثوبا" من الدرین

می‌فرستاد شهرهای جدیدی را فتح کرده فرماندار اعزام می‌کرد تا به روز ۱۷ رمضان* خبر کشته شدن برادرش نفس زکیه را دریافت کرد.

می‌گویند پس از دریافت خبر قتل او، ابراز جزع و فزع نکرد تا مبادا سپاهیان دچار شک و تردید شده به پیشروی خود ادامه ندهند. این کثیر معتقد است که نفس زکیه خود کسی را مأمور ساخته بود که اخبار او را به برادرش ابراهیم برساند! قاصد، شب وارد بصره شد و به محل استراحت ابراهیم رفت. هنگامی که ابراهیم صدای در را شنید گفت: خدایا من به تو پناه می‌برم از شرح‌وادی ناگوار روزگار. خدا کند که نوید خیر باشد. آنگاه حادثه جانگداز نفس زکیه را شنید و نتوانست خودش را کنترل کند، شب را تا به سحر با گریه و ناله سپری کرد ولی برای رعایت حال مردم، کوشید که اندوه خود را بروز ندهد تا اینکه در خطبه نماز عید فطر خبر کشته شدن برادر را اعلام کرد، نبرد بی‌امان خود را علیه طاغوت زمان ادامه داد.

در این جهاد مقدس شیعیان زیدی با تمام قدرت از او حمایت کردند و از بزرگان اهل سنت، فقیه معروف ابو حنیفه نیز با کمکهای مادی او را یاری می‌کرد.

ابراهیم لشکری به واسط** فرستاد تا آنجا را فتح کرده، راه را برای فتح کوفه هموار نماید. فرمانده این لشکر هارون بن سعد عجللی بود که در حومه کوفه استقرار یافت و برده بن لبید یشکری را فرستاد که منطقه کسکر*** را از اشغالگران عباسی آزاد سازد^۱ و او موفق شد جنوب کوفه و منطقه کسکر را به اطاعت ابراهیم درآورد.^۲

یعقوبی می‌نویسد: منصور وقتی که از عزیمت ابراهیم به سوی کوفه آگاه شد به جانب کوفه شتافت و شخصیت‌های مهم کشوری و لشکری را برای حراست بغداد به آنجا

* شهادت نفس زکیه در ۱۴ رمضان ۱۴۵ اتفاق افتاده و لذا طبیعی است که اخبار آن در ۲۷ رمضان همان سال بگوش برادرش برسد. " مترجمان "

۱- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۸۷

۲- اعلام زرکلی ج ۱ ص ۴۱

*** واسط، شهری میان کوفه و بغداد بود. " مترجمان "

**** کسکر، اسم منطقه وسیعی بین بصره و کوفه است که واسط شهر مرکزی این استان است. " مترجمان "

۳- قاموس الاعلام، ج ۵ ص ۳۸۶

۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۴

فرستاد و خود در کوفه ماند تا شخصا جنگ را رهبری کند! ابراهیم نیر با سپاهی انبوه رهسپار کوفه شد تا کوفه را آزاد سازد. فرمانده کل نیروهای نظامی، عیسی بن زید بود که پس از کشته شدن محمد، از مدینه گریخته به ابراهیم پیوسته بود. ابراهیم به هنگام ترک بصره نمیله بن مره اسدی را به جای خودانتخاب کرد تا بصره را حراست نماید. نمیله نخستین کسی بود که در بصره به ابراهیم دست بیعت داده بود. ابراهیم با گردآوردن سپاهی انبوه از شیعیان و هواداران اهل بیت، پسر خود حسن را نیز با خود برد.^۴ وقتی که منصور از وسعت برنامه ابراهیم و سنگینی سپاه او آگاه شد، دچار وحشت و اضطراب شد و به پسر عموهای خود گفت: به خدا سوگند، نمی دانم چه کنم؟ همه سپاهیان را پراکنده ساخته ام. اکنون به جز دوهزار سپاهی کسی را ندارم.^۵ وی دستور داد، هرکس که متهم به هواداری ابراهیم باشد خونش به گردن است. آنگاه همه آنهایی را که به ابراهیم پول و یا سلام رسانیده بودند، سر بریده و سر بریده شان را در کوچه های کوفه آویختند تا به این وسیله جلو کمک رسانی گرفته شود. آنگاه نامه ای به عیسی بن موسی نوشت که: در هر حالی هستی به مجرد رسیدن نامه ام به سوی کوفه حرکت کن و هر کاری داشتی بگذار و راه بیفت.^۶ از طرفی به پسرش مهدی نوشت که: فرمانده سپاهش را با چهارهزار اسب سوار رهسپار اهواز نماید. او نیز بدون فوت وقت فرمان را انجام داد. سپاه مهدی به فرماندهی خازم بن خزیمه وارد اهواز شد و بدین ترتیب فرماندار ابراهیم از آنجا فرار کرد. خازم مدت سه شبانه روز جان و مال مردم اهواز را به جرم ترک طاعت منصور، مباح اعلام کرد.^۸ سپس سپاهش را به دهات و قصباتی که بیعت منصور را شکسته بودند فرستاد تا آنها را به بیعت بازگرداند.

آنگاه منصور، سلم بن قتیبه، فرمانده سپاه ری را به کوفه فراخواند تا به پسرعمویش جعفر بن سلیمان بپیوندد.^۹ منصور خودش را آماده مقابله با سپاه ابراهیم می کرد که

- ۱- تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶ ص ۲۲
- ۲- مطلع البدور ج ۳ برگ ۲۱
- ۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۵۴
- ۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۸
- ۵- تاریخ طبری، ج ۷ ص ۶۳۸
- ۶- البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۹۲
- ۷- تاریخ طبری ج ۷ ص ۹۲
- ۸- تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۲۳
- ۹- تاریخ طبری ج ۷ ص ۶۳۹

ابراهیم نیز وارد کسکر شد تا از آنجا به بسوی کوفه حرکت کند. منصور وقتی با مشاوران خود در مورد رودرویی با ابراهیم مشورت می کرد به او گفتند که مردم کوفه به ابراهیم دل بسته اند! در حقیقت هم ابوحنیفه طسی نامه ای از ابراهیم خواست که به سوی کوفه حرکت کند و به او وعده داد که مردم کوفه او را یاری خواهند نمود.^۱

ابراهیم سپاه خود را که بیش از ۱۰۰ هزار نفر بودند^۳ به ترتیب سپاهیان صدر اسلام بیاراست: عیسی بن زید را بر میمنه لشکر^۴ و برده بر. لبید یشکری را بر میسره لشکر^۵ قرار داد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.^۶ همه فقیهان، محدثان و دانشمندان نیز در قلب لشکر قرار گرفته بودند به این ترتیب جنگ سختی در گرفت، از هر طرف صدها نفر بر روی زمین می غلتیدند، گروهی از سپاه ابراهیم پا به فرار نهادند. هنگامی که ابراهیم فرار کردن سپاهیان را دید و آثار وخیم آنرا در برابر دیدگانش مجسم کرد، برای پیشگیری از حوادث ناگواری که ممکن بود بعد از شکست سپاه پیش آید، همسرش را سوار کجاوه ای نموده از لشکرگاه بیرون فرستاد.^۷

گروهی که در میمنه لشکر و به سرداری و فرماندهی عیسی می جنگیدند همچنان پایداری و استقامت کردند و حتی هنگامی که تعدادشان به صد نفر یا کمتر رسیده بود گامی به عقب ننهادند و مردانه جنگیدند و پیش تاختند و هرگز سستی و زبونی از خود نشان ندادند. ابراهیم نیز با شجاعت و دلآوری خاصی که از پدرانش به ارث برده بود مردانه می جنگید و چون شیر می غرید و سپاه را به مقاومت و پایداری دعوت می کرد. آورده اند که در اثنای جنگ در منطقه باخمرا بین کوفه و واسط^۸، ابراهیم یکی از سپاهیان را در حین رجز خواندن دید که می گوید: "من جوان حدادی هستم"، ابراهیم گفت: چرا می گویی من جوان حدادی هستم. بگو: "من جوان علوی هستم". آنگاه باش که ابراهیم می گوید:

- ۱- همان مدرک ص ۶۳۰
- ۲- مقاتل الطالبین ص ۳۶۶
- ۳- البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۹۳
- ۴- مقاتل الطالبین ص ۳۴۳
- ۵- العیون الحدائق ج ۳ ص ۲۵۲
- ۶- الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۷۶
- ۷- همان مدرک
- ۸- معجم البلدان ص ۴۵۸

"هرکس از من پیروی کند از منست. شما از ما، و ما از شما هستیم، هر نیکی که به شما برسد به ما رسیده، و هر مکروهی که به شما برسد به ما رسیده است!"

جنگ به شدت ادامه داشت، سرهای بیشماری از تن جدا شده در فضا پرتاب می‌شد و جسد های فراوانی در زیر سم اسبها پامال می‌شد. اما نتیجه ای برای طرفین حاصل نمی‌شد. اگر چه حمید بن قحطبه با سپاهیان از میدان نبرد فرار کرد و نشانه‌های پیروزی در سپاه ابراهیم نمودار گردید ولی به سرعت وضع دگرگون شد، حمید بن قحطبه با سپاه سازمان یافته دیگری به میدان بازگشت و نبرد را با شدت بیشتری ادامه داد.^۱

این جنگ یکی از مهمترین جنگهای دوران خلافت عباسی بود که از هر طرف هزاران نفر کشته شدند. در ابتدا پیروزی ابراهیم پیش بینی می‌شد ولی در پایان، جنگ به نفع او خاتمه نیافت، چنانکه در جنگها چنین دگرگونی‌ها زیاد اتفاق می‌افتد بطوری که شکست خوردگان پیروز می‌شوند و پیروز مردان شکست می‌خورند.

یکی از علل شکست ابراهیم، حیلله ای بود که مسلم بن قتیبه انجام داد و از منطقه‌ای که گمان حمله نمی‌رفت، با گروهی از سپاهیان به لشکر ابراهیم تاخت. لشکر ابراهیم به تصور اینکه در آن قسمت سپاه فراوانی کمین کرده است پا به فرار نهادند و موجب شکست جناح راست سپاه شدند. عیسی بن زید که فرمانده جناح راست بود آنها را دنبال کرد تا آنها را بازگرداند و سپاه را سازمان دهد. ولی ابراهیم در قلب سپاه با پایمردی خاصی جنگ را رهبری می‌کرد. اما متأسفانه با کمبود نیروی انسانی مواجه شده، بیش از چهارصد تن با او نماند.^۲

جناح چپ سپاه نیز با جوانمردی و دلاوری خاصی مشغول نبرد بود که در این میان تیری بر پیشانی ابراهیم اصابت کرد و آنرا تا فرق سر شکافت.

ابراهیم برگردن اسب آویخت و از اسب پیاده شد. شیعیان او را به روی دست گرفته از خط مقدم به پشت جبهه انتقال دادند و در حالی که دست و پای او را می‌بوسیدند او را به خیمه بشیر رحال یکی از یاران وفادارش بردند و او می‌گفت: آنچه خدا بخواهد همان می‌شود، از تقدیر الهی نتوان گریخت، تقدیر بر تدبیر پیشی می‌گیرد.

۱- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۷۶

۲- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۹۴

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۵۵

ابراهیم در میان اشک و اندوه فراوان شیعیان و پیروانش جان به جان آفرین تسلیم کرد و این حادثه جانگداز در روز پنجم ذی‌عده الحرام ۱۴۵ هجری اتفاق افتاد و عمر شریفش در آن روز ۴۲ سال بود.

پس از کشته شدن ابراهیم، عیسی بن زید تلاش فراوان کرد که سپاه را سر و سامان دهد و انتقام ابراهیم را از منصور بگیرد ولی بیش از ۴۰۰ نفر نتوانست گرد آورد که آنها نیز در اندک مدتی از پای درآمدند و حرکت ابراهیم پیش از آنکه نتیجه مطلوب را به دست آورد، پایان یافت.^۱

سپاه خون آشام منصور، سر ابراهیم را از تنش جدا کرده در طبقی پیش منصور نهادند. منصور دستور داد که مردم را برای تماشای سر بریده ابراهیم دعوت کنند. در میان حاضران برخی از دیدن آن منظره متأثر شدند و برخی از آنها تأثر خود را ابراز نمودند که یکی از آنها حسن بن زید پسر عموی ابراهیم بود. سپس سر ابراهیم را در زندان به پیش پدرش عبدالله بردند که شدیداً متأثر شد و اشک ریخت و آنگاه به مصرف‌ستادند تادر آجا هواداران اهل بیت ببینند و عبرت بگیرند و درصدد مخالفت با منصور برنیایند.

آنگاه منصور، شبیهن عقاب را به مکه فرستاد تا در ضمن مراسم حج خبر پیروزی منصور را بر ابراهیم و برادرش نفس زکیه برای حجاج بیت الله تشریح کند و به او دستور داد که به هر مناسبتی از فرزندان علی (ع) نکوهش کرده، نام آنها را جز به تعبیرهای ناشایست نبرد.^۲

از بررسی تاریخ معلوم می‌شود که عملکرد بنی‌امیه و بنی‌عباس بازبیده یکسان بوده است. هر وقت یکی از آنها در برابر ستمگری قیام می‌کرد، پیروان فراوانی می‌یافت. اگر چه مردم با جان و دل به آنها عشق می‌ورزیدند، ولی هنگامی که شکست می‌خورند بابتدترین وضع به قتل می‌رسیدند؛ سرها از تنشان جدا می‌شد، و ستمگران اموی و عباسی در باره آنها از هیچ جنایتی دریغ نمی‌کردند و با کشتن آنها آتش درویشان خاموش نمی‌شد و حتی پیکر بی‌جانشان نیز مورد تحقیر قرار می‌گرفت.

ابراهیم چون برادرش نفس زکیه در فقه اسلامی بسیار عمیق و در اجرای احکام دین بسیار دقیق بود و در شجاعت و دلاوری، و عدالت و دادگری زبانزد خاص و عام بود.

۱- تاریخ طبری، ج ۷ ص ۶۴۶

۲- مروج الذهب، ج ۳ ص ۳۰۸

۳- الحدائق الوردیه ج ۱ ص ۱۷۸

ابراهیم به حسن تدبیر و بینش عمیق سیاسی و اجتماعی نیز معروف بود. وی خطیبی توانا بود که به هنگام ایراد خطابه با بیانی رسا و تعبیراتی شیوا سخن می‌گفت و توجه همگان را به سوی خود جلب می‌کرد. آورده اند که روزی برفراز منبر از جنایات منصور سخن می‌گفت، خونریزیهای ناحق و تجاوزات ظالمانه اش را به جان و مال مردم شرح داد و همه حاضران را به گریه انداخت. گروهی از فقهای معروف از جمله نعمان بن ثابت ابوحنیفه (پیشوای حنفی‌ها) با او بیعت کردند. عباد بن عوام، یزید بن هارون، هیثم بن بشیر و شعبه بن حجاج از دیگر فقیهان معروفی بودند که با او بیعت کرده بودند. ابراهیم خود فقیهی عالیقدر بود و همه زندگی اش با فقه و فقیهان سپری شده بود و زندگی او بیش از آنکه زندگی انقلابی باشد، زندگی فقهی بود.

از ابراهیم فقط یک پسر به نام حسن به جای ماند که به مکه گریخت و در آنجا با مهدی پسر منصور ملاقات کرد و امان خواست و مهدی در سال ۱۵۸ هـ. از پدرش برای او امان نامه گرفت و مورد محبت قرار داد.^۱

جنبش زیدیه بعد از ابراهیم

زیدی‌ها بعد از کشته شدن ابراهیم در اطراف عیسی پسر زید شهید گرد آمدند و به او دست بیعت دادند. عیسی بن زید دوشادوش محمد و ابراهیم در نبردهای خونین مدینه شرکت داشت و یکی از وفاداران آیین زیدی بود که پس از کشته شدن ابراهیم در باخمرا* خودش را مخفی کرد.^۱

گفته می‌شود که پس از کشته شدن نفس زکیه، عیسی به عراق رفت و مدعی شد که نفس زکیه او را به جانشینی خود برگزیده است و بدین ترتیب زیدی‌ها را به سوی خود دعوت کرد، برخی از آنها به او گرویدند ولی زیدیه‌های بصره از بیعت با او امتناع کردند و به ابراهیم مراجعه نموده، از او درخواست کردند که عیسی را از بصره بیرون کند، چیزی نمانده بود که حوادث ناگواری روی دهد و صفهای فشرده زیدیه از هم پاشیده شود که دانایان قوم چاره اندیشی کردند و اختلاف را فیصله دادند و گفتند که: «فعلاً» همه ما پیرو ابراهیم هستیم، اگر روزی خداوند دشمنان ما را زبسون و نابود کرد و قدرت به دست ما افتاد، امروز در مسئله رهبری خود بحث می‌کنیم. براین مسئله همه زیدیان توافق کردند و همگی با ابراهیم بیعت نمودند تا آنکه او کشته شد.^۲

می‌گویند: نفس زکیه در آخرین ساعات حیات خود جمعی از زیدیه‌های مدینه را گردآورد و آنها را گواه گرفت بر اینکه اگر حادثه‌ای برای او روی دهد برادرش ابراهیم مراجعه کرده، از او فرمان بگیرند و اگر برای برادرش حادثه‌ای روی دهد به عیسی بن زید مراجعه نمایند.^۳

عیسی در جنگ معروف نفس زکیه شرکت داشت و فرمانده میمنه سپاه او بود، چنانکه در جنگ عمویش ابراهیم نیز فرمانده میمنه سپاه او بود. وی به قدری شجاع و دلیر بود که به موتم الاشیال (کشنده شیران و یتیم کننده شیرزادگان) لقب یافت.^۴

۱- زهره المقول ص ۷۷

* باخمرا، محلی در شانزده فرسخی کوفه، انساب الاشراف ص ۲۹۵

۲- مقاتل الطالبین ص ۳۷۰

۳- همان مدارک ص ۴۰۸

۴- تاج العروس، ج ۷ ص ۲۸۷

در سبب نامیده شدن او به این لقب، آورده اند که در جنگ با خمر، شیری زیان با بچه های شکاری اش به سوی سپاه ابراهیم آمد و در سر راه آنها ایستاد. عیسی شمیر برگرفت و به سوی شیر حمله برد. پس از مدتی دست و پنجه نرم کردن، شیر را بکشت و بچه هایش را گریزند*، یکی از سپاهیان گفت: سرور من، شیر بچه ها را یتیم ساختی، عیسی خندید و گفت: آری، یتیم کننده شیرزاده ها. از آن پس به "موتم الاشبال" لقب یافت. بعد از کشته شدن ابراهیم در باخرا، زبیدی ها با عیسی بن زید بیعت کردند و او را به امامت برگزیدند و بعد از او امامت را در فرزندان او ادامه دادند.

عیسی در خانواده خود از نظر علم و فصیلت، زهد و تقوی از همه برتر بود و بخصوص در فقه، فقیه ترین عالم زیدی بود.

آورده اند که در برخی از مسائل فقهی بین او و ابراهیم اختلاف نظر بود و گاهی به مباحثه و مشاجره می کشید. روزی ابراهیم بر جنازه ای با چهار تکبیر نماز خواند، در صورتیکه در فقه زیدی چون فقه شیعه اثناعشری، نماز میت با پنج تکبیر انجام می گیرد، عیسی بر او اعتراض کرد و گفت: چرا یک تکبیر کم کردی؟ تو خود می دانی که در مذهب اهل بیت نماز میت با پنج تکبیر است. ابراهیم گفت: چهار تکبیر مورد اتفاق فقهای اهل سنت و جماعت است و ما به جماعت آنها نیاز داریم. انشاء الله کم شدن یک تکبیر ضرری نمی رساند.^۳

عیسی از نظر سن از ابراهیم بزرگتر بود و می خواست که از فقه خود او را نیز برخوردار سازد.

گفته می شود که بعد از این گفتگو مدتی از او دوری گزید و چون منصور از دوری کردن او آگاه شد هدایای فراوانی برای او فرستاد شاید به وسیله او زبیدی ها را پراکنده سازد. ولی عیسی از ترسند او آگاه شد و حیله اش را نقش بر آب ساخت و با پیوستن به ابراهیم صفهای زیدیه را فشرده تر کرد. آنچه مسلم است عیسی تا آخرین لحظه زندگی ابراهیم همراه او بود، از او حمایت می کرد و با سپاه منصور می جنگید. تصور ما براینست که

* مسئله رو در رو شدن ابراهیم با شیرو بچه های آن به افسانه شبیه تر است تا به حقیقت به همین دلیل با عبارت (آورده اند) نقل شده است.

۱- مطلع البدور، ج ۳ برگ ۲۱۸

۲- مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۵

۳- مقاتل الطالبین ص ۴۰۶

داستان جدا شدن او از ابراهیم دور از حقیقت باشد. اگرچه دشمن همواره تلاش می کند که در صفهای فشرده اختلاف بیندازد.

بعد از کشته شدن ابراهیم، عیسی در خانه علی بن صالح بن حسی، پنهان شد. علی بن صالح پدر زن عیسی و برادر فقیه معروف حسن بن صالح بود. عیسی از دختر او صاحب فرزندی شد که در کودکی درگذشت. با درگذشت فرزند عیسی، خویشاوندی علی بن صالح با پسر زید مخفی نگاه داشته شد. زیرا علی بن صالح این پیوند را ابراز نمی کرد تا از طرف منصور آسیبی به او نرسد.

بعد از کشته شدن ابراهیم، به خلیفه گفته شد که عیسی را دستگیر کند تا در صدد خروج بر نیاید. ولی منصور گفت که من پس از محمد و ابراهیم دیگر از کسی باکی ندارم و آنها کشته شدند.

عیسی تا پایان عمر در کوفه به صورت مخفی زندگی کرد و سرانجام در حال اختفاء درگذشت. سن او به هنگام فوت ۴۶ سال بود.

عیسی از همسری دیگر پسری به نام احمد به جای گذاشت که راه پدر را ادامه داد و پیروان خود را "زیدی" نام نهاد.

صاحب الزنج* در بصره، زنجی ها را گرد خود جمع کرد و خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید، خواند، وی خود را به "احمد" پسر عیسی، نسبت می داد و خود را نوه او قلمداد می کرد. در صورتیکه او علی بن محمد عبدالرحیم بود و هدف او از این انتساب گرد آوردن زبیدی ها به دور خود بود که پیش از توفیق چنین کاری، به دست بنی عباس به قتل رسید.

هنگامی که تاریخ را ورق می زنیم، می بینیم که زبیدی ها علیرغم همه مشکلاتی که در پیش داشتند، لحظه ای از پیکار نایستادند و به نبرد بی امان خود در برابر ستمگران زمان و طاغوت های دوران ادامه دادند.

۱- زهره المقول ص ۷۷

۲- همان مدرک ص ۹۰

* صاحب الزنج علی بن محمد رهبر "زنگیان است که در قرن سوم هجری در بحرین قیام کرده است. به کتاب قیام زنگیان "یعقوب آژند"، مراجعه شود. "مترجمان"

۳- مقدمه ابن خلدون ص ۳۵۵

۴- المختصر فی اخبار البشر ج ۳ ص ۵۹

بعد از کشته شدن محمد و ابراهیم نیز جنبشهای زیدی در سراسر کشورهای اسلامی به منظور اعلام موجودیت و دفاع از حقوق خویش و بازگرداندن حقوق غصب شده و از دست رفته شان، بصورت حرکتها و جنبشهای اصیل ادامه داشت. خلفای عباسی عمق این جنبشها را دریافتند و خود را از ریشهکن ساختن آن ناتوان دیدند، از این رو سیاست خود را عوض کردند و با آنها از در دوستی درآمدند؛ بخصوص مهدی عباسی که بعد از منصور به روی کار آمد و همه زندانیهای زیدی را از زندان آزاد ساخت و حتی یکی از هواداران زیدیه را به وزارت برگزید. او یعقوب بن داود بن طهمان بود که پدرش داود رسماً از نفس زکیه طرفداری می‌کرد و پسرش نیز در شهرها می‌گشت و برای نفس زکیه بیعت می‌گرفت. پس از کشته شدن نفس زکیه، یعقوب با برادرش علی بن داود، مخفی شد و پس از یکسال اختفاء سرانجام هر دو برادر از طرف منصور دستگیر و زندانی شدند. هنگامی که مهدی بر تخت خلافت نشست آنها را آزاد کرد و یعقوب را به وزارت برگزید.^۱

طبری می‌نویسد که پس از جلوس مهدی برخلاف و آزاد کردن یعقوب بن داود، مدتی کوشید که مخفیگاه عیسی بن زید و حسن بن ابراهیم را به دست آورد و با آنها از در آشتی وارد شود، ولی موفق نشد روزی به یکی از دوستانش گفت: «آیا شخص برجسته‌ای را می‌شناسی که شناخت کامل از سادات حسنی و علویان زیدی داشته باشد و با فقه آنها نیز آشنا باشد تا من او را به خود نزدیک کنم و او را رابط خود و اولاد حسن و فرزندان زید قرار دهم؟ او یعقوب بن داود را معرفی کرد.^۲

از این عبارت استفاده می‌شود که مهدی بر اشتباهات پدرش منصور واقف شده بود و در صدد اصلاح آنها برآمده بود.* هنگامی که یعقوب بر پست وزارت نشست، اشخاص برجسته زیدی را بر سر کار آورد و در شئون مملکتی از آنها استفاده کرد. وی، حسن بن ابراهیم را در مکه به حضور مهدی عباسی آورد و مهدی او را احترام کرد و هدایا داد و

۱- العصر العباسی الاول ص ۱۰۸

۲- الوزراء والکتاب ص ۱۵۵

۳- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۵۵

* این بدان معنا بود که تاکتیک مبارزه عوض شده بود. او می‌خواست با آوردن زیدی‌ها بر سرکار جلو شورش آنها را بگیرد و مبانی عقیدتی آنها را از بین ببرد. "مترجمان"

۴- العیون و الحدائق ج ۳ ص ۲۷۲

در کوفه احمد بن عیسی بن زید را با برادرش زید بن عیسی به نزد مهدی آورد مهدی بر آنها مستمری تعیین کرد. آنگاه احمد در کوفه ماند و زید به مدینه رفت و در آنجا درگذشت.^۱ بر واضح است که این سیاست سازشکارانه مهدی به دلیل عمق نفوذ زیدیه در دل مردم بود و گرنه او پلیدتر از آن بود که بر اساس انسان دوستی چنین سیاسی را پیشه خود سازد.

روش خصمانه و ناجوانمردانه عیسی بن موسی (ولیعهد منصور) با زیدی‌ها، آنها را بیش از حد، از رژیم عباسی متنفر ساخته بود و از هر راهی در صدد انتقامجویی بودند. لذا مهدی در برابر جنایات عیسی بن موسی، روش معتدلسی را در پیش گرفت تا بتواند زیدی‌ها را به خود جلب کند تا اولاً از شر آنها در امان باشد، ثانیاً به دست آنها پایه‌های حکومتش را محکم کند.

نتیجه سیاست سازشکارانه مهدی این بود که تا پایان عمر خود آسوده زیست و جنبشی در عهد او اتفاق نیفتاد ولی بعد از به هلاکت رسیدن مهدی، هنگامی که هادی بر تخت نشست، حرکتهایی در گوشه و کنار آغاز شد.

تاثیر قیام "نفس زکیه" در زیدیان مدینه

خروج صاحب فح

دعوت نفس زکیه در گسترش نهضت زیدیه (بر ضد رژیم عباسی) نه تنها در مدینه، بلکه دیگر مناطق اسلامی نیز اثر داشت، بعد از کشته شدن او، یاران وفادارش، در انتظار فرصتهای مناسبی بودند که بر ضد رژیم عباسی قیام کنند و مبارزات محمد نفس زکیه را ادامه دهند. در مقابل، رژیم جلاد عباسی (برخلاف همه وعده و وعیده‌های قبلی) از همه روشها و ترفندهای ضد بشری بر علیه علویان استفاده می‌کردند؛ این اختناق و سخت‌گیری اراده علویان را در مقاومت، مبارزه و در نهایت پایان بخشیدن به جور و ستم رژیم استوارتر می‌ساخت. این مبارزه، مقاومت و صلابت (علویان) ناشی از عقیده (تشیع) و رهبریت مذهبی حضرت زید بود که همواره بر حمل سلاح و نبرد با ظالم تاکید داشته، آن را از وظائف دینی و شرط رهبری و امامت می‌دانستند. هنگامی که از زید درباره شرایط امامت پرسیدند، در پاسخ فرمود: *لیس الامام منامن ارخی ستره و ثبط عن الجهاد*؛ "از امامان ما نیست کسی که سستی پیشه کند و از جهاد باز نشیند" و باین ترتیب می‌بینیم که تمامی مبارزات زیدیان در راه تحقق آرمانهای اسلامی بوده است. آنان راه تشیع سرخ را در پیش گرفته و با صلابت و مقاومتی وصف ناپذیر در راه عقاید خود فداکاری می‌کردند و تلاش داشتند که حق غصب شده (امامت) خود را باز گردانند.

در زمان بنی امیه قیام حسین (ع) و زید بن علی (ع) نمونه بارز و بسیار شکوهمند این مبارزات و در عهد بنی عباس حرکت نفس زکیه و برادرش ابراهیم از جنبشهای پر ارج تاریخ بشری بود.

برای شیعه رژیم بنی عباس ادامه رژیم بنی امیه به شمار می‌رفت، زیرا همان قتلها و شکنجه‌ها و زندانها و تبعیدها ادامه داشت.

شیعیان اگرچه در عهد بنی امیه بسیار صدمه دیدند و بهترین مردان خود را چون امام حسین (ع) از دست دادند ولی توانستند با خون شهیدان، موجودیت خود را اعلام کنند و عقاید خود را در سراسر دنیای پهناور اسلامی منتشر کنند!

بنی عباس که دعوت خود را به نام اهل بیت شروع کرده بود، با تلاش و فداکاری و جانبازی علویها روی کار آمدند و پایه حکومت خود را بر شانه آنها نهاده، آنگاه به قلع و قمع آنها پرداختند. بنی عباس در این چنگ و دندان نشان دادند، هدفی جز حب ریاست نداشتند. آنها می‌خواستند در ریاست و فرمانروایی رقیب نداشته باشند و در اعماق دل کسی، آرزوی پست و مقام نباشد و از دل کسی هوس خلافت خطور نکند.

اولین اقدام بنی عباس در برابر علویها مطالبه بیعت بود و چون آنها از بیعت امتناع کردند به شدیدترین وضعی آنها را مورد آزار و شکنجه قرار دادند. ولی در این کار موفق نشدند زیرا شیعیان در هر رژیم فاسدی هر قدر هم خودشان را مطیع و فرمانبر نشان دهند همواره مترصد فرصتی می‌شوند که دمار از روزگار زمامدار ستمگر برآورند.

این جامعه شناسی شیعیان با حرکتهای علوی و از جمله حرکت صاحب فح، به ثبوت رسید.

حسین بن علی بن حسن بن حسن، مشهور به صاحب فح در خروج نفس زکیه، دوشادوش نفس زکیه می‌جنگید و بعد از کشته شدن او، به دست دژخیمان بنی عباس دستگیر و زندانی شد. وی همه مدت خلافت منصور را در زندان به سر برد و در زمان مهدی از زندان آزاد شد و به مدینه رفت. چون مهدی روش سازشکارانه‌ای داشت در زمان او دست به حرکتی نزد. بعد از مهدی، هنگامی، که هادی بر تخت نشست، طولی نکشید که سیاست پدرش را ترک کرد و به آزار و شکنجه علویها پرداخت.^۱

سیاست غلط و غیرانسانی هادی سبب شد که شیعیان هر منطقه‌ای در صدد قیام علیه رژیم خون آشام او برآیند. این نارضایتی‌ها اوج گرفت و بصورت خروج حسین بن علی شکوفا شد.

۱- السیاده العربیه، فان فلوتن ص ۲۲

۲- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۷۹

۳- العصر العباسی الاول ص ۱۲۲

۱- الکلینی، اصول الکافی ج ۱ ص ۲۵۰

حسین بن علی که بعدها به صاحب فخر مشهور شد در دانش و فضیلت، عبادت و تقوی شجاعت و سخاوت مشهور آفاق بود و بخصوص در بذل و بخشش زبازند خاص و عام بود. طبری می‌نویسد: در عهد مهدی عباسی، حسین بن علی با او ملاقات کرد. مهدی مبلغ چهل هزار دینار به او بخشید. حسین همه اش را در میان شیعیان کوفه و بغداد تقسیم کرد!

حرکت حسین بن علی هرگز برای هدف مادی و یا ریاست دینوی نبود، بلکه صرفاً برای رهایی یافتن از چنگال دژخیمان عباسی بود. اگر حرکت‌های علویان را در طول تاریخ مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که هر حرکت علوی در اثر جنایت و خیانت و تجاوزی که بر آنها واقع شد صورت گرفت و یا لاقلاً در اثر تحقیر و اهانتی بود که بر آنها روا می‌شد!

حرکت حسین بن علی در مدینه به همین دلایل مستند بود!

یعقوبی می‌نویسد: هادی عباسی اولاد ابوطالب را بسیار آزار کرد و آنها را هراسان ساخت و عطایایی را که پدرش تعیین کرده بود قطع کرد و به همه استانداران و فرمانداران نوشت که هر کجا آنها را بیابند بگیرند و مورد اذیت و آزار قرار دهند. با اوج گرفتن ضرب و شتم و شکنجه، شیعیان از هر طرف به حسین بن علی روی آوردند و از او خواستند که علیه رژیم خروج کند!

طبری می‌نویسد: هادی عباسی برای مدینه فرمانداری به نام عمر بن عبدالعزیز* (نوه عمر بن خطاب خلیفه دوم) تعیین کرد که با اهل بیت دشمنی آشکار داشته، آنها را آزار می‌کرد. روزی سه نفر به نام حسن بن محمد، مسلم بن جندب و عمر بن سلام را به اتهام مشروب خواری پیش عمر بن عبدالعزیز آوردند. وی دستور داد تا هر سه را تازیانه زده، سپس ریسمانی به گردنشان بسته در کوچه‌های مدینه بگردانند. حسن بن علی پیش فرماندار رفته، در مورد آنها گفتگو کرد و گفت: اگر آنها مشروب خورده اند فقط حق داری

که تازیانه بزنی، دیگر حق این حقاتر آنها را نداری. عمر دستور داد آنها را برگردانیدند و به زندان افکندند. روز دیگر حسن بن علی به نزد او رفت و گفت: تو حق زندان کردن آنها را نداری. عمر آنها را به شرط کفالت آزاد کرد!

فرماندار مدینه در آزار علویها از هیچ فرصتی غفلت نکرد، حتی برای هریک از آنها یکی از خویشاوندانش را ضامن گرفت و از آنها خواست که هر روز یکبار سه کاخ فرمانداری آمده، دفتر را امضاء کنند. در واقع همه علویها در خانه خود تحت نظر قرار گرفتند.

از این مسائل و مطالبی نظیر اینها معلوم می‌شود که حرکت حسین بن علی به دلیل شکنجه‌ها و آزارهای فرمانداران بنی‌عباس بود که از شکنجه اهل بیت لذت می‌بردند و برای خوش رقصی و کسب رضایت خلیفه، در حضور مردم آنها را تحقیر می‌کردند.

عمر بن عبدالعزیز (والی مدینه) بیش از هر فرماندار دیگر از آزار اهل بیت لذت می‌برد؛ به گردن آنها ریسمان انداخته در کوچه‌های مدینه می‌گردانید و از آنها ضامن می‌گرفت که از مدینه نگریزند. حسن بن محمد نفس زکیه، از جمله علویهایی بود که تحت کفالت بود و هر روز به فرمانداری رفته، دفتر را امضاء می‌کرد. اما چند روزی برای امضای دفتر نرفت!

فرماندار دستور داد حسین بن علی و یحیی بن عبدالله را که کفیل حسن بن محمد بودند جلب کنند. هنگامی که آنها وارد فرمانداری شدند عمر بن عبدالعزیز پرسید: حسن بن محمد کجاست، چه شده که سه روز پیش ما نیامده است؟ حسین و یحیی گفتند: به خدا سوگند، ما اطلاعی نداریم. آخرین بار که ما او را دیدیم روز چهارشنبه بود و روز پنجشنبه شنیدیم که مریض است و امروز که جمعه است خیال می‌کردیم که حضور و غیاب نیست.

عمر سخنان درشتی زد و آنها را مورد نکوهش قرار داد. یحیی گفت: به خدا سوگند یاد می‌کنم که نخواهم تا او را پیدا کنم و در خانه‌ات را بکوبم و بر تو عرضه کنم.

هنگامی که از فرمانداری خارج شدند حسین بن علی به او گفت: چطور شد که این سوگند را خوردی؛ چگونه می‌توانی او را پیدا کنی، و چگونه می‌توانی به او تحویل بدهی؟ گفت: به سوگند خود عمل می‌کنم و حسن را به او نشان می‌دهم ولی شمشیر را نیز به او

۱- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۲

۲- مقاتل الطالبین ص ۴۴۴

۱- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۰۰
 ۲- المختصر فی أخبار الخلفاء ص ۳۵
 ۳- المعارف ابن قتیبه ص ۳۸۰
 ۴- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۸۸
 * این شخص هیچ ارتباطی با "عمر بن عبدالعزیز" خلیفه اموی ندارد. او از اولاد خلیفه دوم و فرماندار خلفای عباسی می‌باشد. "مترجمان"

نشان می‌دهم. حسین گفت: اگر این کار را بکنی خروج ما نقش بر آب می‌شود. گفت: چاره‌ای نیست! حسین بن علی از جنایات عمر بن العزیز و سخنان درشت و نامربوط او آزرده خاطر شد و بیش از آن تاب تحمل و تحقیر و اهانت نسبت به اولاد ابيطالب را از طرف رژیم نداشت، خود را آماده خروج کرده، قیامش را رسماً اعلام کرد.^۱

گروه کثیری از شیعیان مدینه به او پیوستند و جمعی از شخصیت‌های علوی، چون: ادریس، یحیی و سلیمان (برادران نفس زکیه) و حسن (پسر نفس زکیه) علی و عبدالله افطس، و اسماعیل بن طباطبا نیز به حسین بن علی پیوستند.^۲

حسین بن علی سپاهش را سازمان داده به سوی دارالاماره حرکت کرد. فرماندار مدینه از مدینه گریخت و حسین بدون هیچ مقاومتی وارد دارالاماره شد. سپس در زندانها را باز کرده زندانیها را آزاد ساخت^۳، و مدینه را تحت سیطره خود درآورد.

هواداران خلیفه به مسجد حمله بردند اما حمله‌شان از طرف زیدیه دفع شد. آنگاه مبارک ترکی که از فرماندهان و امیر الحاج بنی عباس بود وارد مدینه شد. با ورود او چشم هواداران بنی عباس روشن شد ولی طولی نکشید که او هم فرار را برقرار ترجیح داد و از مدینه گریخت.

دیگر مدینه یکسره تحت سیطره درآمد و صدای اعتراضی برنیامد. حسین بن علی وارد مسجد النبی شد و به رسم زیدی‌ها جامه سپید پوشید^۴. سپس شمشیر به گردنش آویخته بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

"من پسر پیامبرم. این شهر، شهر پیامبر است. این مسجد، مسجد پیامبر است و این منبر، منبر پیامبر است. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر و رهبر برگزیده از آل محمد (ص) دعوت می‌کنم. اگر به وعده‌های خود وفا نکنم، بیعتی در گردن شما ندارم.^۵

۱- تاریخ طبری، ج ۸ ص ۱۹۳

۲- الفخری ص ۱۴۱

۳- العبرج ج ۴ ص ۷ و مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۶

۴- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۹

۵- الفخری ص ۱۴۱

۶- البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۱۵۷

۷- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۰۱

هنگامی که خطبه‌اش به پایان رسید، گذشته از مردم مدینه، گروه کثیری از حجاج که به مناسبت فرا رسیدن موسم حج به مکه و مدینه رفته بودند با او بیعت کردند!

رژیم خون آشام بنی عباس، خالد بربری را که فرمانده نیروهای مسلح مدینه بود، مأمور مقابله با حسین بن علی کرد. که او نیز در اولین رودرویی طعمه شمشیریچی (برادر نفس زکیه) شد. دیگر در مدینه کسی نماند که برای زیدیه خطری ایجاد کند. آنگاه تصمیم گرفتند که به مکه رفته، آنجا را تحت سیطره درآورند. حسین بن علی دینار خزاعی را بر مدینه گماشت و خود با ۳۰۰ نفر رهسپار مکه شد.

فرماندار موقت مکه در موسم حج سلیمان بن ابی جعفر بود که جریان عزیمت زیدیه به مکه را به اطلاع هادی عباسی رسانید. هادی در موصل بود که این خبر را دریافت کرد و با شتابی تمام به بغداد بازگشت و محمد بن سلیمان را که پسر عموی حسین بن علی بود مأمور جنگ با آنها کرد.

محمد بن سلیمان که در مکه به سر می‌برد سپاهی متشکل از ۴۰۰۰ جنگجو آماده کرد، از مکه خارج شد، و عبدالله بن قاسم را به جای خود در مکه نصب کرد تا وظائف او را انجام دهد.^۱

لشکر محمد بن سلیمان در سرزمین فسخ در ۶ کیلومتری مکه با حسین بن علی روبرو شدند. جنگ سختی در روز ترویه (هشتم ذیحجه) میان آنها در گرفت.

محمد بن سلیمان لشکرش را طوری تنظیم کرده بود که تعدادشان بیش از آنچه موجود بود به نظر می‌رسید. پس از آرایش نظامی، خود برمیمنه و موسی بن عیسی را بر میسره و عباس بن ابی جعفر را در پشت لشکر قرار داد. حسین بن علی که از نیروی بنی عباس اطلاع نداشت با همان تعداد اندک با این سپاه غرق در سلاح روبرو شد، و به جنگ نابرابر ناگزیر شد. زیدی‌ها شعارهای زیادی دادند تا شاید بتوانند در سپاه بنی عباس نفوذ کنند و آنها را به طرف خود جلب کنند. بطوری که حسین بن علی لشکر بنی عباس را مخاطب قرار داد و گفت:

"ای مردم هوادار بنی عباس، اینک حسین، پسر پیامبر و پسر عمومی پیامبر است

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۸۸

۲- مقاتل الطالبین ص ۴۴۹

۳- العیون و الحدائق ج ۳ ص ۳۸۴

۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۶

۵- تاریخ طبری ج ۸ ص ۱۹۹

که شما را به قرآن و سنت پیامبر دعوت می‌کند! عباس بن محمد جلو آمد و گفت: شما را امان می‌دهم از جنگ صرف نظر کنید. آنگاه عباسی‌ها بانگ برآوردند: ای حسین بن علی تو درامانی، تو درامانی ولی این امان دادنها کاری را از پیش نبرد و جنگ نابرابر بین حسین بن علی و محمد بن سلیمان آغاز گردید و گروه کثیری از یاران حسین کشته شدند و گروهی که شکست حسین را قطعی می‌دیدند از معرکه کناره گرفتند. هنگامی که حسین بن علی کناره گیری یارانش را دید اشعاری سرود که مضمونش چنین است.

"من در آشکار و نهان جز نیکی نمی‌خواهم، همواره به معروف امر کرده، از منکر باز می‌دارم." "من از مرد کریمی که دست بخشنده و سینه‌ای فراخ دارد و هنگامی که به کار خیر دعوت می‌شود کمر همت به میان می‌بندد،" "و چه مرد بزرگواری است آنکه بر کار نیک یاری کند و هرکجا کار زشتی ببیند تا آنرا از بین نبرده از پای ننشیند."

حسین بن علی در سرزمین فسخ با شجاعتی که مخصوص فرزندان علی (ع) است جنگید و دهها نفر از دشمنان اهل بیت را به خاک ذلت انداخت و سرانجام شاهد شهادت را در آغوش کشید. گویند: تیری که بر پیشانی حسین اصابت کرد و او را از اسب به زمین انداخت به دست موسی بن عیسی پرتاب شد. سه روز جنازه حسین بن علی و یارانش بر روی زمین ماند تا اینکه طعمه پرندهگان شد.^۴ آنگاه سر بریده حسین بن علی را یکی از لشکریان به نام یقظین بن موسی به نزد هادی عباسی برد. هادی وقتی که سر بریده حسین را دید ناراحت شد زیرا او نمی‌خواست که حسین کشته شود بلکه می‌خواست با او مقابله کند و او را از تصرف مکه منصرف سازد تا خود درباره او تصمیم بگیرد. از این رهگذر به یقظین رو کرده گفت: خیال می‌کنی سر یکی از ستمگران را پیش من آورده‌ای؟ کمترین چیزی که شما را با آن کیفر خواهم داد اینست که جایزه‌ای به شما نخواهم داد.^۵ اما عمر بن عبدالعزیز، فرماندار معزول مدینه، هنگامی که از کشته شدن حسین بن علی آگاه شد به خانه حسین حمله

- ۱- مقاتل الطالبین ص ۴۴۹
- ۲- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۸۳
- ۳- وانی لانی الخیر سرا "وجهه بعین علی الامر الجمیل وان یری واعرف معروفانکر منکرا وبعجینی المرء نجاده فواحش لایصبر علیها و غیرا و من حسین ادعوه الی الخیر سمرأ." "مترجمان"
- ۴- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۳۶
- ۵- الفخری ص ۱۴۱

کرد و آنرا خراب نمود و تمام اموالش را مصادره کرد و پیروان حسین بن علی از ترس کیفرهای خصمانه بنی‌عباس از حجاز فرار کردند! ادریس برادر نفس زکیه به مفر (مراکش) گریخت و سرانجام دولت اداره را تشکیل داد. برادر دیگرش یحیی به کوهسای دیلم گریخت که بعداً "وصف او خواهد آمد."

از آغاز خروج حسین بن علی تا روز کشته شدنش ۹ ماه و ۱۸ روز طیول کشید^۳ و سنش در آن روز ۴۱ سال بود.^۴ یکی از شاعران اهل بیت در سوگ حسین بن علی اشعاری گفته که ترجمه‌اش چنین است: "برحسین بن علی (صاحب فسخ) و حسین بن محمد (پسر نفس زکیه) اشک می‌ریزم."

و بر فرزند عاتکه (مادر آنان) که هر سه بر روی زمین ماندند و بدون کفن، دفن شدند. "جنازه این بزرگان در فسخ" بر روی زمینی که سایبانی نداشت، انداخته شد. "بزرگواری بود که هرگز سودای فساد در سر نداشتند و از دشمن خون آشام ترسی به دل راه ندادند." "با نبرد بی‌امان خود ننگ تسلیم را از خود بشتند، آن چنان که آلودگی را از جامه می‌شویند*."

"مردم به وسیله جد ایشان، پیامبر اکرم هدایت یافتند و منت آنان برگردن همگان مسلم است.^۵

وقتی که هادی عباسی آگاه شد که مبارک ترکی در مدینه نخواست با او درگیر شود، بر او خشمگین شد و اموالش را مصادره کرد. غذافیر صیرفی و علی بن سابق قلاس از اسیران بودند که دستور داد هر دو را گردن زدند و جنازه شانرا در کنار پل بغداد به دار زدند.^۶

- ۱- العیون واحداثق ج ۳ ص ۲۸۴
 - ۲- البدء والتاریخ ج ۶ ص ۱۰۰
 - ۳- البدایه والنهایه ج ۱۰ ص ۱۵۷
 - ۴- الحدائق الوردیه ج ۱ برگ ۱۸۴
- * متن اشعار:

یعلوه وعلی الحسن	فلا یکین علی الحسن
آتروه لیس له کفن	وعلی بن عاتکه الذی
فی غیر منزله الوطن	ترکوه بفسخ عدوه
لا طائشین و لاجبن	کانوا کراما قتلوا
عسل الشیاب من الدرین	غسلوا المذله عنهم
فلهم علی الناس المثن	هدی العباد بجدهم

- ۵- مروج الذهب، ج ۳ ص ۳۳۷
- ۶- تاریخ طبری ج ۸ ص ۲۰۰